

قانون اساسی و فرایند کشورداری

حسن دانائی فرد^{*}

استاد، گروه مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

چکیده

قانون اساسی به‌عنوان چارچوب بنیادین کشورداری، انواعی از اصول، ساختارها و فرآیندهای کشورداری را ترسیم می‌کند که می‌تواند نقشه راهی برای اداره کشور باشد زیرا این سند نه تنها یک متن حقوقی، بلکه بیانیه‌ای است فلسفی که ذیل ارزش‌های ملی مسیر تحقق اهداف عالیه ملت را به نمایش می‌گذارد. قانون اساسی با تعریف نقش قوای سه‌گانه، نهادها و سازمان‌های اصلی اداره کشور، مجاری توزیع قدرت و تضمین حقوق شهروندی، مبانی مشروعیت، مقبولیت و پاسخ‌گویی حکومت و دولت را نشان می‌دهد. از طرف دیگر، با انعطاف‌پذیری و اصلاح‌پذیری، امکان تطابق با تغییرات اجتماعی و بین‌المللی را فراهم می‌آورد. در ایران، قانون اساسی ترکیبی از اسلامیت و جمهوریت است که با تأکید بر عدالت، استقلال و کرامت انسانی، مدلی منحصربه‌فرد از کشورداری را شکل می‌دهد. این چارچوب، پایه‌ای برای کشورداری اثربخش و ارزش‌محور است که قرار است منافع و مصالح عمومی را در اولویت قرار دهد. هدف غایی این نوشته تحلیل اثرگذاری این قانون بنیادین بر عناصر شکل‌دهنده چارچوب فرایند کشورداری است.

کلمات کلیدی: قانون اساسی، کشورداری، حکومت، دولت، مصالح عمومی.



۱- مقدمه

قانون اساسی هر کشور نقشه‌ای است بنیادین برای هدایت فرایند کشورداری زیرا اصول، ساختارها و فرآیندهایی را ترسیم می‌کند که راهنمای راه حکمرانی ملی، اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، قانون اساسی به عنوان بن‌سازه‌ای ملی فراتر از صرف یک سند حقوقی، چارچوبی است پویا که نحوه عمل یک حکومت و دولت آن را ترسیم و هم‌زمان تضمین می‌کند که این نحوه عمل در راستای رفاه مادی و معنوی مردمان آن کشور خواهد بود. از این رو گفته می‌شود، قانون اساسی با تعیین نقش‌ها، مسئولیت‌ها و ارزش‌های مورد اعتناء در فرایند اداره کشور، معماری کشورداری را طراحی می‌کند؛ معماری‌ای که چگونگی اعمال قدرت، نحوه اجرای خط‌مشی‌های عمومی و تعامل اداره امور عمومی با بخش خصوصی، تعاونی و غیرانتفاعی به نمایش می‌گذارد. به سخن دیگر، قانون اساسی قراردادی است اجتماعی که ذیل آن حکومت، دولت و ملت در مسیر تحقق اهداف جمعی خود به هم پیوند می‌خورند. به گفته نیوبولد^۱، این سند بنیادین، ارزش‌های ملی هر کشور را به نمایش گذاشته و اسباب پاسخ‌گویی، مشروعیت و مقبولیت حکومت و دولت آن در فرآیندهای حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای اثربخش خط‌مشی‌های عمومی در کشور اقامه می‌کند. ارزش‌هایی که برای فرایند کشورداری (دانایی فرد ۱۳۹۹) یعنی هنر، حکمت و علم جهت‌دهی به حکمرانی، مدیریت و اجرای خط‌مشی‌های عمومی برای تحقق اهداف ملی رکن رکین محسوب شده و به مثابه چسب این فرایند عمل می‌کند و بدون آنها نمایش چنین فرایندی میسر نخواهد بود. در واقع قانون اساسی نه تنها نقش نهادهای سیاسی را در فرایند کشورداری مشخص می‌کند، بلکه سبک حکمرانی اداره کشور را (برای مثال متمرکز یا غیرمتمرکز، مشارکتی یا سلسله‌مراتبی) نیز تعیین می‌کند. به گفته برتلی و لین^۲ استقرار سازکارهای پاسخ‌گویی در قوانین اساسی اطمینان ایجاد که حکمرانی، مدیریت و عملیات هر کشور در راستای منافع عمومی است و گرایش به اقتدارگرایی، استبداد و تک‌خواهی را بر نمی‌تاباند.

1. Newbold, 2010

2. Bertelli and Lynn, 2006



فراتر از حکمرانی، قانون اساسی، محتوای اداره امور عمومی هر کشور را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا چارچوب حقوقی، اخلاقی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی لازم برای اجرای خط‌مشی‌های عمومی در عمل وضع می‌کند. به عبارت دیگر، قانون اساسی ساختارهای اداری کشور را مشخص، نقش‌ها را شفاف‌سازی، و سازکارهای پاسخ‌گویی و کارآمدی را برپا می‌دارد^۱. نکته مهم آنکه، قانون اساسی در مورد نحوه اجرای خط‌مشی‌های عمومی کشور (سطح عملیاتی کشورداری) نیز به صراحت یا به‌طور ضمنی (برای مثال حضور دولت، بخش خصوصی در اقتصاد ایران را ببینید) اظهار نظر می‌کند. از این‌رو در بسیاری از کشورها به اتکاء سبک کشورداری خود در عصر کوچک‌سازی دولت‌ها، اغلب اجرای خط‌مشی عمومی را به بازیگران غیرحکومتی (برای مثال بخش خصوصی، تعاونی و غیرانتفاعی) واگذار کرده‌اند تا انعطاف‌پذیری و پاسخ‌گویی حکومت افزایش پیدا کند، در نتیجه انواعی از سنت‌های اداری^۲، نهضت‌های مدیریتی در بخش دولتی (دانایی فرد ۱۴۰۳) و یا نظریه‌های اداره امور عمومی (دانگ ۱۴۰۰) در جهان مطرح شده است.

از طرف دیگر، قوانین اساسی بازتاب‌دهنده فلسفه سیاسی کشورها نیز هستند؛ فلسفه‌ای که زیربنای اصول کشورداری است. فلسفه سیاسی یک حکومت، اساس نظری و توجیه اخلاقی ساختار، اهداف و مشروعیت هر حکومت است. این فلسفه تعیین می‌کند که چرا حکومت حق حکمرانی دارد، چه ارزش‌هایی را باید ترویج کند (عدالت، آزادی، امنیت یا فضیلت)، و رابطه‌ی آن با مردم چگونه است. برخی حکومت‌ها بر دین استوارند، برخی‌ها بر طبل عقلانیت سکولار یا قرارداد اجتماعی ابتناء دارند. برای مثال لیبرال-دموکراسی‌ها بر حقوق فردی تأکید دارند، درحالی که مارکسیسم به عدالت طبقاتی می‌اندیشد اما فلسفه سیاسی اسلام ترکیبی از حاکمیت الهی، عدالت، مردمسالاری دینی و مسئولیت‌پذیری حکومت است. چه این فلسفه ریشه در لیبرالیسم داشته باشد یا سوسیالیسم یا دیگر ایدئولوژی‌ها نظیر حکومت اسلامی در ایران، تأثیر مستقیمی بر نحوه عمل کشورداری دارد. به گفته کربی^۳ فلسفه سیاسی راهنمای حکمرانی خوب است و تعادلی میان آزادی‌های فردی و رفاه جمعی برقرار می‌سازد. افزون بر این، قوانین اساسی کشورها ارزش‌های بنیادین ملی نظیر عدالت، برابری، آزادی، خداباوری،

1. Sommermann, 2021

2. Peters, 2021

3. Kirby, 2021



دین‌سالاری و ... را نیز انعکاس می‌دهند؛ ارزش‌هایی که به‌عنوان قطب‌نمای اخلاقی برای کشورداری عمل می‌کنند. به باور مانسر-اگلی^۱ این ارزش‌ها مشروعیت و مقبولیت کشورداری را تقویت می‌کنند، زیرا اقدامات حکومت را با انتظارات جامعه همسو می‌سازند. از طرف دیگر قوانین اساسی نسبت به محیط‌های ملی و بین‌المللی نیز موضعی صریح یا ضمنی دارند و فرایند کشورداری را با بافت فرهنگی، اقتصادی و جهانی تطبیق می‌دهند.

در جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی که در سال ۱۳۵۸ تصویب و در سال ۱۳۶۸ اصلاح شد، به‌عنوان ترکیبی منحصربه‌فرد از فقه اسلامی و آرمان‌های جمهوری‌خواهی، تجلی روح انقلابی انقلاب اسلامی ۱۳۵۸ است. این سند نه تنها چارچوب حقوقی نظام سیاسی و اداری ایران را پایه‌ریزی می‌کند، بلکه فلسفه سیاسی متمایز آن را نیز بازتاب می‌دهد و تلاش دارد تا حاکمیت الهی را با اراده مردمی از طریق تلفیق اصل ولایت فقیه و نهادهای دموکراتیک هماهنگ سازد. قانون اساسی با تعیین نقش نهادهای کلیدی مانند رهبر کشور، مجلس شورای اسلامی، ریاست‌جمهوری و نهادهای نظارتی مانند شورای نگهبان، چارچوبی پویا ارائه می‌دهد که پیچیدگی‌های تعهدات ایدئولوژیک و نیازهای عملی حکومتی را اداره امور می‌کند. این سند پایه حقوقی نهادهای دولتی را تعیین کرده و نقش‌ها، مسئولیت‌ها و روابط متقابل آنها را برای تضمین پاسخ‌گویی و مشروعیت تعریف می‌کند. ارزش‌های بنیادین مانند عدالت، کرامت انسانی و استقلال را نهادینه می‌سازد که راهنمای اداره امور عمومی و تدوین خط‌مشی‌ها هستند.

این نوشته با توسل به چارچوب تحلیل کشورداری (دانایی‌فرد ۱۳۹۹)، به بررسی رابطه پیچیده میان قانون اساسی و کشورداری اثربخش می‌پردازد؛ چارچوبی که بر تعامل سه‌گانه حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی عمومی تأکید دارد. در پرتو این چارچوب، بررسی می‌کنیم که چگونه قانون اساسی ارزش‌های ملی را در خود جای می‌دهد، فلسفه سیاسی نهفته در آن را انعکاس می‌دهد، و موضع خود نسبت به تعامل کشور با شرایط ملی و بین‌المللی نشان می‌دهد تا کشورداری اثربخش و پاسخ‌گو را اقامه کند.

1. Manser-Egli, 2023



۲- فهم حکومت، دولت، مردم و قانون اساسی

حکومت، دولت و مردم، سه‌گانه‌ی اصلی چارچوب قانونی-سیاسی، اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی یک کشور را تشکیل می‌دهند که از طریق قانون اساسی به‌عنوان یک قرارداد اجتماعی به هم پیوند می‌خورند. قانون اساسی با تنسيق روابط میان حکومت، دولت و مردم، نقشه راهی برای کشورداری ترسیم می‌کند که در آن قدرت و مسئولیت برای دستیابی به آرمان‌های ملی به توازن می‌رسند.^۱ براین اساس، حکومت، به‌عنوان هستاری جمعی، تجسم حاکمیت و هویت ملی است. نوعی ساختار پایدار کشوری است که ماهیتی پایدارتر از دولت‌ها دارد زیرا نسبت به دولت‌ها استمرار بیشتری داشته و هدف غایی بالاتری دنبال می‌کند. قانون اساسی حدود حکومت را تعریف کرده، اختیارات و محدودیت‌های آن را مشخص می‌سازد و ارزش‌هایی مانند کرامت انسانی را سرلوحه کارهای آن قرار می‌دهد.^۲ به‌طور کلی حکومت (State) و دولت (Government) دو رکن اساسی در تحلیل سیاسی هستند که اگرچه مرتبطند، اما از حیث مفهومی و کاررویه‌ای تفاوت‌های بنیادینی دارند. حکومت به موجودیت سیاسی پایدار و دائم یک کشور اشاره دارد که شامل چهار عنصر اساسی قلمرو (سرزمین)، جمعیت، حاکمیت و نهادهای سیاسی می‌شود.^۳ این نهادها شامل قانون اساسی، نظام قضایی، ارتش و ساختارهای حاکمیتی است که تغییرناپذیر یا کم‌تغییرند. برای مثال، پادشاهی بریتانیا به‌عنوان یک حکومت، طی قرن‌ها پابرجا مانده، حال‌آنکه ده‌ها دولت (مانند دولت تاجر یا بلر) در این چارچوب آمده‌اند و رفته‌اند. در مقابل، دولت به نهادهای اجرایی موقت و کارگزاران سیاسی (در اینجا منظور صرف قوه مجریه نیست بلکه اشار به سه قوه دارد که در بازه زمانی خاصی اداره یک کشور را بر عهده می‌گیرند و به دولت آن حکومت اشتها دارند) اشاره دارد که در چارچوب حکومت، امور جاری کشور را مدیریت می‌کنند.^۴ دولت‌ها بر اساس سازکارهایی مانند انتخابات (در دموکراسی‌ها) یا انتصاب (در نظام‌های غیردموکراتیک) تغییر می‌کنند، اما ساختار حکومت ثابت می‌ماند. برای نمونه، در جمهوری اسلامی ایران، دولت‌ها از دولت موسوی تا دولت رئیسی، در چارچوب حکومت مبتنی بر ولایت فقیه عمل کرده‌اند. به بیان

1. Rohr, 2002

2. Barak, 2015

3. Gellner, 1983

4. Hindess, 2000



ساده، حکومت مانند بدنه یک کشتی است که ساختار و هویت آن ثابت است، درحالی‌که دولت مانند کاپیتان و خدمه کشتی است که مسیر و نحوه اداره آن را تعیین می‌کنند. براین اساس، دولت، بازوی اجرایی حکومت است که مأموریت‌های قانون اساسی را به خط‌مشی‌های عمومی و برنامه‌های عملی تبدیل می‌کند. همان‌طور که برتلی و لین^۱ متذکر می‌شود، قوانین اساسی با ایجاد سازکارهایی مانند تفکیک قوا و کنترل و توازن، از سوءاستفاده از قدرت جلوگیری می‌کنند و تضمین می‌کنند که اقدامات دولت با اصول دموکراتیک و در ایران با اصول اسلامی هم‌راستا باشد. همچنین، قانون اساسی سبک حکمرانی کشور را از طریق تعریف نقش‌ها و فرآیندهای تصمیم‌گیری نهادی تعیین می‌کند^۲. این ساختار دولت را قادر می‌سازد، کشورداری را به‌گونه‌ای عملیاتی کند که اقدامات دولت و نظام اداری با اهداف کلان حکومت هم‌راستا باشند.

مردم، قلب این سه‌گانه‌اند؛ و در دموکراسی‌های متداول، هم منبع مشروعیت و هم بهره‌مند نهایی از فرایند کشورداری محسوب می‌شوند. قانون اساسی با تضمین حقوق شهروندی و ایجاد سازکارهایی برای مشارکت عمومی (نظیر انتخابات و همه‌پرسی) به مردم قدرت می‌بخشد. به گفته روهر^۳ کارکنان دولت و مدیران دولتی در چارچوب قانون اساسی برای خدمت به مردم فعالیت می‌کنند و از این طریق حکمرانی و مدیریت بخش دولتی را پاسخ‌گو و دموکراتیک می‌سازند. ازسوی دیگر قانون اساسی حس هویت مشترک میان مردم را تقویت می‌کند و ارزش‌هایی همچون عدالت و برابری را نهادینه می‌سازد که با انتظارات اجتماعی هم‌راستا هستند^۴. این هم‌راستایی تضمین می‌کند که کشورداری بر رفاه مادی و معنوی مردم تمرکز داشته باشد، همان‌گونه که در اهداف قانون اساسی آمده است.

در بستر ایران، قانون اساسی جمهوری اسلامی، که در سال ۱۳۵۸ تصویب و در سال ۱۳۶۸ اصلاح شد، ترکیبی منحصربه‌فرد از اصول اسلامی و آرمان‌های جمهوری خواهانه را نشان می‌دهد که مفاهیم دوگانه اسلامیت و جمهوریت را در بر می‌گیرد (دبیرنیا، ۱۳۹۷). این قانون اساسی که پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۸ تدوین شد، برای نهادینه‌سازی آرمان‌های انقلابی

1. Bertelli and Lynn, 2006

2. Bevir et al., 2003

3. Rohr, 2002

4. Coughlin, 1969



عدالت، استقلال و حکمرانی اسلامی طراحی شده بود، درحالی که سازکارهایی برای مشارکت عمومی نیز در نظر گرفته بود. این سند نوع حکومت ایران را اسلامی اعلام کرده که ذیل آن دولت‌های مختلف با دکترین‌های مختلف، فلسفه اصلی نظام سیاسی ایران را محقق می‌سازند. این نظام سیاسی، اصل ولایت فقیه را با نهادهای دموکراتیک مانند مجلس شورای اسلامی و ریاست‌جمهوری تلفیق می‌کند و مدلی حکومتی ایجاد می‌کند که حاکمیت الهی را با اراده مردم هماهنگ می‌سازد (عباسی و شیدایی، ۱۴۰۲). این ساختار ترکیبی، چارچوب قانون اساسی ایران را از دموکراسی‌های لیبرال غربی و نظام‌های صرفاً دموکراتیک متمایز می‌کند و رویکردی متمایز به کشورداری ارائه می‌دهد که هویت ایدئولوژیک و فرهنگی ملت را بازتاب می‌دهد (جهانی‌نسب و پولادی، ۱۳۹۸). به عبارت دیگر، قانون اساسی ایران به عنوان چارچوب بنیادی فرایند کشورداری کشور عمل می‌کند و نقش نهادهای کلیدی مانند رهبر انقلاب (فصل هشتم: اصول ۱۱۲-۱۰۷)، مجلس (فصل ۶: اصول ۹۹-۶۲)، ریاست‌جمهوری (۱۵۱-۱۱۳)، قوه قضاییه (۱۷۵-۱۵۶)، شورای نگهبان (۹۹-۹۱) و مجمع تشخیص مصلحت نظام (اصول ۱۱۰ و ۱۱۲) را تعریف می‌کند. این سند فرایندهای تصمیم‌گیری، اجرای خط‌مشی‌ها و اداره امور عمومی را مشخص کرده و ارزش‌هایی مانند عدالت، کرامت انسانی و خودکفایی را نهاده‌ای می‌سازد (اکبر عروتنی موفق، ۱۳۹۶). اصل ولایت فقیه، که در اصل ۵ بیان شده، رهبر انقلاب را به عنوان مرجع نهایی اقتدار تعیین می‌کند که مسئول هدایت خط‌مشی‌های ملی و اطمینان از هم‌راستایی آن‌ها با اصول اسلامی است (بهنیافر، ۱۳۸۷). در عین حال، اصول ۶ و ۷ بر نقش حاکمیت مردمی از طریق انتخابات و شوراهای محلی تأکید دارند که بُعد جمهوریت نظام را نشان می‌دهد (دبیرنیا و بیدار، ۱۳۹۸). این دوگانگی ساختاری پیچیده برای حکمرانی ایجاد می‌کند که تعهدات ایدئولوژیک را با نیازهای عملی حکومتی هماهنگ می‌سازد.

قانون اساسی همچنین اداره امور عمومی ایران را با تعریف مسئولیت‌های قوه مجریه، به رهبری رئیس‌جمهور، در اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌ها شکل می‌دهد (پروین و نورایی، ۱۴۰۰). این سند ارائه خدمات عمومی مانند آموزش، بهداشت و رفاه را الزامی می‌کند و بر دسترسی عادلانه و عدالت اجتماعی تأکید دارد (رضایی‌زاده و کاظمی، ۱۳۹۱). نظام اداری، هرچند متمرکز است، از طریق شوراهای اسلامی (شوراها) عناصری از تمرکززدایی را در بر می‌گیرد که هدف آن تقویت حکمرانی محلی و مشارکت عمومی است (بوچانی و



دیگران، ۱۳۹۶). علاوه بر این، قانون اساسی اجرای عملیاتی خط‌مشی‌ها را ترسیم می‌کند و همکاری بین دولت، بخش خصوصی، تعاونی‌ها و سازمان‌های غیرانتفاعی را تشویق می‌کند، همان‌طور که در ماده ۴۴ آمده، که اقتصاد ترکیبی را برای دستیابی به کارایی اقتصادی و عدالت اجتماعی ترویج می‌دهد (عقبایی جزنی و دیگران، ۱۳۹۸).

فراتر از نقش‌های ساختاری و کارکردی، قانون اساسی ارزش‌های ملی و فلسفه سیاسی ایران را بازتاب می‌دهد. این سند بر اصولی مانند کرامت انسانی، عدالت و استقلال، که ریشه در تعالیم اسلامی و روح انقلابی ۱۳۵۸ دارند، تأکید دارد (حبیب‌نژاد و نقوی، ۱۴۰۰). این ارزش‌ها حکمرانی و اداره امور عمومی را هدایت می‌کنند و اطمینان می‌دهند که خط‌مشی‌ها با هدف ارتقای رفاه مادی و معنوی شهروندان هم‌راستا باشند (رحمت‌الهی و دیگران، ۱۴۰۲). قانون اساسی همچنین به محیط‌های ملی و بین‌المللی که حکمرانی را شکل می‌دهند، توجه دارد و بر خودکفایی و مقاومت در برابر سلطه خارجی تأکید می‌کند، همان‌طور که در اصول ۱۵۲ و ۱۵۳ بیان شده است (جهانبخش، ۱۴۰۲). این امر موضع ژئوپلیتیک ایران و تعهد آن به حفظ حاکمیت در زمینه‌ای چالش‌برانگیز بین‌المللی را نشان می‌دهد.

با توصیف، قانون اساسی به‌عنوان یک قرارداد اجتماعی، عناصر سه‌گانه کلیدی اداره کشور را (حکومت، دولت و مردم) به هم پیوند داده و چارچوبی قانونی و اخلاقی برای تعامل میان آن‌ها فراهم می‌کند. همان‌طور که گفته شد این سند، توزیع قدرت را مشخص کرده، نقش نهادهای حکومتی را شفاف می‌سازد و از حقوق شهروندان حفاظت می‌کند تا کشورداری مشروع، اثربخش و پایدار باقی بماند^۱. بنابراین، قانون اساسی از طریق نظم و نسق دادن به این روابط، اطمینان می‌دهد که فرایند کشورداری با آرمان‌های ملی هم‌خوانی داشته و در نتیجه نظامی منسجم، پاسخ‌گو و کارآمد از کشورداری را تمهید می‌کند. با این حال، زمانی که چارچوب‌های قانون اساسی مبهم بوده یا قادر به تطبیق با تغییرات اجتماعی نباشند، چالش‌هایی به وجود می‌آید. برای مثال، قانون اساسی نیجریه در سال ۱۹۹۹ به دلیل وجود خلأهایی که پاسخ‌گویی در اداره کشور را تضعیف می‌کرد، مورد انتقاد قرار گرفت^۲. اکنون باید پرسید ماهیت و محتوای قانون اساسی چیست؟

1. Newbold & Rosenbloom, 2016

2. Chioke et al., 2022



۳- درک قانون اساسی: ماهیت و محتوا

قانون اساسی یک سند حقوقی مهم در هر کشور است که اصول اساسی و قواعد حاکمیت را تعیین می‌کند. این سند به عنوان چارچوب کلی برای ساختار دولت، حقوق شهروندان و نحوه عملکرد قوای مختلف (مجریه، مقننه، قضائیه) عمل می‌کند. به عبارت دیگر، قانون اساسی به عنوان پایه و اساس حاکمیت، روابط بین دولت و ملت، و حقوق و وظایف شهروندان را مشخص می‌کند. در نتیجه، قانون اساسی قانون تعیین‌کننده نظام حاکم است، قانونی که مشخص می‌کند قدرت در کجا متمرکز است، روابط این قدرت حاکم با آزادی‌ها و حقوق افراد ملت چگونه است و این قوای حاکمه اعم از قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضائیه چه اقتدارات و مسئولیت‌هایی در برابر ملت دارند. براین اساس، قانون اساسی ابزاری چندوجهی است که هم یک سندی حقوقی محسوب می‌شود و هم به عنوان بیانیه‌ای فلسفی عمل می‌کند و ارزش‌های یک ملت، ساختارهای کشورداری را ترسیم می‌کند. همان‌طور که اشاره شد این سند، شالوده اداره کشور را بر پا می‌دارد که نحوه توزیع قدرت، نقش‌های نهادی و حقوق شهروندان را مشخص کرده و در عین حال، چارچوبی اخلاقی و عملیاتی برای اداره امور امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی فراهم می‌آورد. قانون اساسی نه صرفاً مجموعه‌ای ایستا از قواعد، بلکه ابزاری پویا است که آرمان‌های جامعه را بازتاب می‌دهد، سازکارهای پاسخ‌گویی را در خود جای می‌دهد و از طریق اصلاح‌پذیری، با نیازهای در حال تغییر سازگار می‌شود. به استدلال برتلی و لین^۱ قانون اساسی با تعبیه سازکارهای پاسخ‌گویی، سبک و سیاق اداره کشور را شکل داده و آن را با اصول دموکراتیک همسو می‌کند. این بخش به ماهیت دوگانه قانون اساسی، محتوای اصلی آن و نقش آن در هدایت کشورداری می‌پردازد و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های پژوهشی، نشان می‌دهد چگونه قانون اساسی اداره اثربخش، مشروع و مبتنی بر ارزش‌های هر کشور را تقویت می‌کند.

ماهیت دوگانه قانون اساسی: در بنیادی‌ترین سطح، قانون اساسی سندی حقوقی است که چارچوب اداره یک کشور را تعریف می‌کند. این سند ساختار حکومت را مشخص کرده و نقش‌ها و اختیارات نهادهایی همچون قوه مجریه، مقننه و قضائیه را تعیین می‌نماید. در واقع

1. Bertelli and Lynn (2006)



این چارچوب حقوقی تضمین می‌کند که قدرت در چارچوب‌هایی معین اعمال شود، از حکمرانی خودسرانه احتراز شود و پاسخ‌گویی سنت غالب حکومت و دولت شود. به گفته نیوبولد و روزنبلم^۱، تزریق منویات قانون اساسی به درون اداره جامعه ارزش‌های ملی هر کشور را یکپارچه ساخته و حکمرانی و مدیریت بخش دولتی را در خدمت منافع عمومی قرار می‌دهد. فراتر از نقش حقوقی، قانون اساسی بیانیه‌ای فلسفی است که ارزش‌ها، هویت و فلسفه سیاسی یک ملت را منعکس می‌سازد. این سند اصولی مانند عدالت، برابری و کرامت انسانی را به‌عنوان راهنمای کشورداری بیان می‌کند^۲. این ارزش‌ها نقش قطب‌نمای حرکت فرایند کشورداری به سمت و سوی اهداف ملی دارند و تضمین می‌کنند که حکمرانی با آرمان‌های اجتماعی هماهنگ باشد. به باور کوفلین^۳ ارزش‌های قانون اساسی، بنیان هنجاری خط‌مشی‌گذاری عمومی به‌عنوان سازوکار اعمال حکمرانی ملی را شکل می‌دهند. برای مثال، قانون‌های اساسی مبتنی بر فلسفه لیبرال-دموکراتیک بر حقوق فردی و مشارکت شهروندان تأکید دارند^۴، درحالی‌که در الگوهای حکمرانی اسلامی، ارزش‌هایی مانند نیکوکاری و رفاه عمومی در مرکز توجه قرار می‌گیرند^۵. این بعد فلسفی، قانون اساسی را از یک سند فنی صرف به بیانیه‌ای از چشم‌انداز جمعی یک ملت تبدیل می‌کند.

محتوای اصلی قانون اساسی: محتوای قانون اساسی معمولاً شامل فصول، اصول و بندهای مهمی است که ساختار اداره کلان، اداره امور عمومی کشور را ترسیم کرده و کشورداری را در مسیری مطابق با خواست حاکمان یا ملت‌ها هدایت می‌کند. نخست این که، قانون اساسی نحوه توزیع قدرت میان نهادها را مشخص می‌سازد تا توازن لازم برای جلوگیری از سلطه یک نهاد بر دیگران برقرار شود. اصل تفکیک قوا که در بسیاری از قوانین اساسی دموکراتیک به‌کار رفته، نقش‌های متمایزی به قوه‌های مجریه، مقننه و قضائیه اختصاص داده و پاسخ‌گویی و کارآمدی را تقویت می‌کند^۶. این ساختار برای کشورداری حیاتی است، چراکه تضمین می‌کند حکمرانی و مدیریت دولت به نیازهای مردم پاسخ‌گو و در عین حال باثبات باقی بماند. دوم

1. Newbold and Rosenbloom, 2016

2. Barak, 2015

3. Coughlin, 1969

4. Hampton, 2018

5. Khan, 2019

6. Bertelli & Lynn, 2006



این که، قانون اساسی نقش‌های نهادی را تعریف می‌کند و مسئولیت‌های نهادهای دولتی و تعامل آن‌ها با شهروندان را روشن می‌سازد. برای مثال، اختیارات قوه مجریه برای اجرای خط‌مشی‌های عمومی (فصل نهم قانون اساسی ایران)، وظایف قوه مقننه برای وضع قوانین (فصل ششم قانون اساسی ایران) و وظیفه قوه قضائیه برای تفسیر آن‌ها در قانون اساسی (فصل یازدهم قانون اساسی ایران) تعیین می‌شود. به گفته روهر^۱، این نقش‌ها برای کارکنان دولت که در چارچوب قانون اساسی فعالیت می‌کنند، حیاتی هستند تا اصول حکمرانی را به عمل تبدیل کنند. همچنین، قانون‌های اساسی سازکارهای اداره امور امور عمومی مانند ساختارهای بوروکراتیک و فرایندهای پاسخ‌گویی را تعیین می‌کنند تا تضمین شود که کارگزاران حکومتی در راستای ارزش‌های ملی عمل می‌کنند. سوم آنکه، قانون اساسی حقوق شهروندی را تثبیت می‌کند و با حفاظت از آزادی‌های فردی و تأمین رفتار برابر، پایه‌ای برای جامعه‌ای عادلانه فراهم می‌سازد. این حقوق (از آزادی بیان گرفته تا برابری در برابر قانون) راهنمای اجرای خط‌مشی عمومی هستند^۲. حفاظت از این حقوق تضمین می‌کند که کشورداری بر رفاه مردم متمرکز بوده و با اهداف اجتماعی هماهنگ باشد. نهایتاً، قانون اساسی معمولاً سازکارهایی برای کنترل و نظارت در خود تعبیه کرده است تا از سوءاستفاده از قدرت جلوگیری کند. این سازکارها، مانند نظارت قضایی یا نظارت پارلمانی، شفافیت و پاسخ‌گویی را تضمین می‌کنند^۳. به گفته درسل^۴، این تمهیدات، قانون اساسی را به ابزاری پویا تبدیل می‌کند که با مشخص‌سازی نقش‌ها و مسئولیت‌ها، حکمرانی را تقویت می‌کند.

با توجه به ماهیت و محتوای قانون اساسی، اصلاح این قانون نوعی چالش اساسی برای حفظ کارآمدی آن در هدایت کشورداری محسوب می‌شود. با تحول جوامع، قانون‌های اساسی باید برای پاسخ‌گویی به چالش‌های جدید مانند تحولات فناورانه، تغییرات اقتصادی یا جنبش‌های اجتماعی بازنگری شوند. به استدلال درسل^۵ اصلاح قانون اساسی با روشن ساختن نقش‌های نهادی و تقویت پاسخ‌گویی به نیازهای شهروندان، حکمرانی را بهبود می‌بخشد. برای نمونه، اصلاحات در آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، ارزش‌های آشتی و عدالت را نهادینه

1. Rohr (2002)
2. Barak, 2015
3. Craig & Gilmour, 1992
4. Dressel, 2005
5. Dressel, 2005



کرده و اداره امور عمومی را در راستای جبران بی‌عدالتی‌های گذشته شکل داده‌اند.^۱ بنابراین یک قانون اساسی خوب با هم‌راستا ساختن ساختارهای نهادی با نیازهای معاصر، حکمرانی پاک و کارآمد را تسهیل می‌کند. این اصلاحات در قانون اساسی همچنین تضمین می‌کند که قانون‌های اساسی با ارزش‌های ملی و هنجارهای بین‌المللی همسو باقی می‌ماند این قابلیت تطبیق برای کشورداری ضروری است، زیرا به حکمرانی اجازه می‌دهد هم به محیط داخلی و هم بین‌المللی واکنش نشان دهد. قانون اساسی ایران نیز در این چند دهه اصلاحاتی به‌خود دیده است.

بنابراین، قانون اساسی عالی‌ترین سند حقوقی یک کشور، تعیین کننده نظام حاکم و راهنمایی تنظیم قوانین دیگر است. هیچ قانونی نباید با قانون اساسی مغایرت داشته باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ۲۴ آبان ۱۳۵۸، توسط مجلس خبرگان قانون اساسی در ۱۷۵ اصل تدوین شد و در تاریخ ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ در یک همه‌پرسی با ۹۹/۵ درصد آرا، تصویب شد. ده سال بعد، در سال ۱۳۶۸ پس از حکم امام خمینی (ره) به رئیس‌جمهور وقت (آیت‌الله خامنه‌ای)، تغییراتی در قانون اساسی، ایجاد شد و بازنگری قانون اساسی در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۶۸، متعاقب همه‌پرسی بازنگری قانون اساسی با رأی مثبت ۹۷/۵ درصد از شرکت‌کنندگان در ۱۷۷ اصل، به تصویب نهایی رسید.

فصل اول (اصول کلی) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مشتمل بر ۱۴ اصل، بن‌سازه‌های زیربنایی حکومت ایران را ترسیم می‌کند. بر اساس اصل اول قانون اساسی ایران: «حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، بر اساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری مرجع عالی‌قدر تقلید حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی، در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی برابر با اول و دوم جمادی‌الاولی سال یکهزار و سیصد و نود و نه هجری قمری با اکثریت ۲/۹۸٪ کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به آن رأی مثبت داد». براین اساس، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که در سال ۱۳۵۸ تصویب و در سال ۱۳۶۸ اصلاح شد، سندی ترکیبی است که به‌طور منحصربه‌فردی فقه اسلامی را با حکمرانی

1. Pillay, 2016



جمهوری خواهانه تلفیق می کند و آرمان های انقلابی انقلاب اسلامی ۱۳۵۸ را منعکس می کند. این سند شامل ۱۴ فصل و ۱۷۷ اصل (ماده) است که اصول بنیادین، حقوق ملت، ساختار حکمرانی و مسئولیت های نهادهای دولتی را پوشش می دهد (جهانی نسب و پولادی، ۱۳۹۸). این قانون اساسی ریشه در فلسفه ولایت فقیه دارد که اقتدار نهایی را به رهبر انقلاب به عنوان نگهبان ارزش های اسلامی و منافع ملی واگذار می کند (بهنیا فر، ۱۳۸۷). این اصل، که در اصل ۵ آمده، رهبر انقلاب را به عنوان شخصیت محوری در حکمرانی ایران تعیین می کند که بر تصمیم گیری های کلان سیاسی نظارت دارد و هم راستایی آن ها با اصول اسلامی را تضمین می کند.

هم زمان، قانون اساسی ایران، نهادهای دموکراتیک را برای بازتاب اصل حاکمیت مردمی، که در مفهوم جمهوریت تجسم یافته، در بر می گیرد. مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و شوراهای محلی (فصل هفتم: اصول ۱۰۶-۱۰۰) برای تسهیل مشارکت و نمایندگی عمومی تأسیس شده اند (دبیرنیا و بیدار، ۱۳۹۸). مجلس مسئول قانون گذاری است، رئیس جمهور قوه مجریه را هدایت می کند و شوراهای محلی حکمرانی غیرمتمرکز را تقویت می کنند و تعادلی بین نظارت ایدئولوژیک و فرایندهای دموکراتیک ایجاد می کنند (بوچانی و دیگران، ۱۳۹۶). شورای نگهبان، که تحت اصل ۹۱ تأسیس شده، نقش کلیدی در اطمینان از انطباق قوانین با شریعت اسلامی و اصول قانون اساسی ایفا می کند، درحالی که مجمع تشخیص مصلحت نظام اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان را حل می کند (ناظمی دیلمی و میر حسینی، ۱۴۰۲). از طرف دیگر، قانون اساسی بر اهداف ملی مانند عدالت اجتماعی، کرامت انسانی و رفاه مادی و معنوی شهروندان تأکید دارد که در اصول ۲ و ۳ آمده است (عروتنی موفق، ۱۳۹۶). این سند دولت را به ریشه کن کردن فقر، تضمین دسترسی عادلانه به منابع و ترویج خودکفایی اقتصادی ملزم می کند که بازتاب دهنده روح انقلابی ۱۳۵۸ است (رحمانی و حمیدی، ۱۴۰۲). همچنین سازکارهایی برای نظارت و پاسخ گویی، مانند نقش نظارتی شورای نگهبان و مسئولیت رئیس جمهور در اجرای قانون اساسی، در نظر گرفته شده است (تقی زاده و تقی زاده چاری، ۱۴۰۱). همین طور این قانون، سازمان دهی اقتصادی را ترسیم می کند و از طریق اصل ۴۴، اقتصاد ترکیبی را ترویج می دهد که همکاری بین دولت، بخش خصوصی و تعاونی ها را برای دستیابی به کارایی و عدالت تشویق می کند (عقبایی جزنی و دیگران، ۲۰۱۸).



در ایران نیز قانون اساسی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا حکمرانی اسلامی را با اداره مدرن هماهنگ می‌کند و چالش منحصربه‌فرد حفظ انسجام ایدئولوژیک را در کنار پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی اداره امور می‌کند (رحمت‌الهی و دیگران، ۱۴۰۲). تلفیق ولایت فقیه با نهادهای دموکراتیک، مدلی حکومتی ایجاد می‌کند که حاکمیت الهی را با اراده مردمی متعادل می‌سازد، ویژگی متمایزی از نظام سیاسی ایران (عباسی و شیدایی، ۱۴۰۲). قانون اساسی نظام اداری را با تعریف نقش نهادهای عمومی مانند قوه مجریه و مقننه شکل می‌دهد و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را هدایت می‌کند (موسی‌زاده، ۱۳۹۷). همچنین ارزش‌هایی مانند عدالت، کرامت و استقلال را که برای هویت ملی و اولویت‌های حکومتی ایران محوری هستند، نهادینه می‌کند (حبیب‌نژاد و نقوی، ۱۴۰۰). قانون اساسی با ارائه چارچوبی برای حکمرانی، اداره امور و پاسخ‌گویی، اطمینان می‌دهد که نظام سیاسی ایران ریشه در آرمان‌های انقلابی خود داشته باشد و در عین حال با چالش‌های معاصر سازگار شود. چگونه فرایند کشورداری از قانون اساسی تبعیت می‌کند؟

۴- فرایند کشورداری: حکمرانی، اداره امور عمومی، و اجرای

خط‌مشی‌های عمومی

کشورداری (دانایی‌فرد ۱۳۹۹) تعامل پیچیده و هماهنگ میان حکمرانی، اداره امور عمومی، و اجرای خط‌مشی‌های عمومی است که به‌صورت یکپارچه در راستای تحقق اهداف یک کشور عمل می‌کنند. این فرایند سه‌گانه، که بر مبنای چارچوب قانون اساسی استوار است، تضمین می‌کند که چشم‌انداز راهبردی حکومت به نتایجی عملیاتی و ملموس برای منافع عمومی تبدیل شود. حکمرانی جهت‌گیری راهبردی را تعیین می‌کند، اداره امور عمومی حکمرانی اجرای خط‌مشی‌های عمومی را به اجرا درمی‌آورد، و بخش عملیاتی اجرای خط‌مشی‌های عمومی اغلب با همکاری بخش خصوصی، تعاونی و غیرانتفاعی انجام می‌شود. قانون اساسی بنیان حقوقی و فلسفی این فرایندها را فراهم می‌آورد، نقش‌های نهادی را تعریف می‌کند، سازکارهای پاسخ‌گویی را تعبیه می‌کند، و تضمین می‌کند که عملکردها با ارزش‌های ملی



هم‌راستا باشند^۱. کشورداری اثربخش مستلزم وجود قانونی اساسی است که میان اقتدار و انعطاف‌پذیری تعادل ایجاد کرده و امکان حکمرانی انطباق‌پذیر را فراهم آورد^۲. این بخش به بررسی تعامل این عناصر در چارچوب قانون اساسی می‌پردازد و با تکیه بر دیدگاه‌های علمی، نقش آن‌ها را در ارتقاء کشورداری مشروع، کارآمد و پاسخ‌گو روشن می‌سازد.

حکمرانی: تعیین جهت‌گیری راهبردی کشور: حکمرانی، به‌عنوان نخستین ستون کشورداری، نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور را در پرتو خط‌مشی‌گذاری، تنظیم‌گری، استانداردهای ملی و چارچوب‌های پاسخ‌گویی هدایت راهبردی و نظارت می‌کند. این ظرف فرآیندهایی را در بر می‌گیرد که از طریق آن‌ها تصمیم‌گیری‌های ملی اتخاذ می‌شوند، اولویت‌ها تعیین می‌گردند، و منابع کلان ملی در قالب برنامه‌های توسعه به‌منظور تحقق اهداف ملی تخصیص می‌یابند. قانون اساسی به‌مثابه زیربنای حکمرانی عمل کرده، نقش‌ها و اختیارات نهادهایی چون قوه مجریه، مقننه و قضاییه را مشخص می‌سازد و سازکارهایی مانند تفکیک قوا و کنترل و توازن را برای تضمین پاسخ‌گویی برقرار می‌کند^۳. به گفته بیور و همکاران^۴، حکمرانی امری ایستا نیست، بلکه از طریق سنت‌ها و رویه‌ها تحول می‌یابد و از این‌رو، قانون اساسی باید انعطاف لازم برای سازگاری با تحولات را در عین حفظ ثبات فراهم آورد. حکمرانی اثربخش در چارچوب قانون اساسی مستلزم شفافیت در نقش‌ها و مسئولیت‌های نهادی است. قانون اساسی نحوه تصمیم‌گیری، صاحبان اختیار و چگونگی توزیع قدرت را مشخص می‌کند و به این ترتیب، حکمرانی را با اصول دموکراتیک و ارزش‌های ملی هم‌راستا می‌سازد^۵.

اداره امور عمومی: عملیاتی‌سازی الزامات قانون اساسی و حکمرانی اجرای خط‌مشی‌های عمومی: اداره امور عمومی، به‌عنوان دومین ستون کشورداری، وظیفه ترجمه اولویت‌های حکمرانی و الزامات قانون اساسی به خط‌مشی‌های عمومی و برنامه‌های اجرایی را بر عهده دارد. این حوزه به‌منزله بازوی عملیاتی حکومت است که مسئول مدیریت منابع، ارائه

1. Craig & Gilmour, 1992

2. Bevir et al., 2003

3. Craig & Gilmour, 1992

4. Bevir et al., 2003

5. Newbold & Rosenbloom, 2016



خدمات و اجرای قوانین می‌باشد. به باور هنری^۱، اداره امور عمومی پل ارتباطی میان اصول قانون اساسی و نتایج عملی است و تعهد حکومت به رفاه عمومی را به اجرا درمی‌آورد. قانون اساسی ساختارهای اداری، نقش‌ها و سازکارهای پاسخ‌گویی را تعریف می‌کند و تضمین می‌کند که دیوان‌سالاران در چارچوب‌های حقوقی و اخلاقی فعالیت کنند.^۲ چارچوب قانون اساسی همچنین سبک و گستره اداره امور عمومی را شکل می‌دهد. در نظام‌های دموکراتیک، قانون اساسی بر ارزش‌هایی چون پاسخ‌گویی و مشارکت عمومی تأکید می‌ورزد که بر شیوه‌های اداری اثرگذار است و آن‌ها را به سمت گسترش حضور حداکثری مردم و پاسخ‌گویی سوق می‌دهد.^۳ به علاوه، قانون‌های اساسی اغلب برخی وظایف اجرایی را به بازیگران غیرحکومتی مانند سازمان‌های خصوصی یا غیرانتفاعی واگذار می‌کنند تا اثربخشی را افزایش دهند. این انعطاف‌پذیری قانون اساسی، اداره امور عمومی را قادر می‌سازد تا با چالش‌های پیچیده اجتماعی سازگار شده و درعین حال پاسخ‌گو باقی بماند.

اجرای خط‌مشی‌های عمومی: همکاری و تحقق تصمیم‌های اداره امور عمومی: اجرای خط‌مشی‌های عمومی، به عنوان سومین ستون کشورداری، به معنای پیاده‌سازی تصمیم‌های حکمرانی و برنامه‌های اداری است که اغلب با همکاری بخش خصوصی، تعاونی و غیرانتفاعی انجام می‌شود. قانون اساسی چارچوب حقوقی این فرآیند را مشخص می‌کند، نقش بازیگران حکومتی و غیرحکومتی را تعریف کرده و اطمینان می‌دهد که اقدامات با اهداف ملی هم‌راستا باشند.^۴ بر اساس چارچوب کشورداری (۱۳۹۹) کشورداری اثربخش نیازمند هماهنگی بی‌وقفه میان حکمرانی، اداره امور عمومی و اجراست تا نتایج مطلوب حاصل شود. قانون‌های اساسی با واگذاری اختیارات به بازیگران مختلف، زمینه اجرای انعطاف‌پذیر و کارآمد خط‌مشی‌های عمومی را فراهم می‌کنند.^۵ واگذاری امور به بازیگران غیرحکومتی ویژگی شاخص اجرای خط‌مشی‌های عمومی مدرن است، چراکه موجب افزایش پاسخ‌گویی و بهره‌گیری از تخصص‌های خاص می‌شود. با این حال، اجرای اثربخش خط‌مشی‌های عمومی مستلزم شفافیت قانون اساسی است تا از بروز پراکندگی یا خلأهای پاسخ‌گویی جلوگیری شود. عقابایی جزنی

1. Henry (2015)
2. Sommermann, 2021
3. Newbold, 2010
4. Craig & Gilmour, 1992
5. Kettl, 2015



و همکاران (۱۳۹۷) استدلال می‌کنند که قانون‌های اساسی باید دستورالعمل‌های روشنی برای واگذاری و نظارت ارائه دهند تا اطمینان حاصل شود که بازیگران غیرحکومتی با اهداف ملی هم‌راستا باقی می‌مانند. یک قانون اساسی طراحی‌شده به‌صورت صحیح، با تعبیه سازکارهای پاسخ‌گویی مانند ارزیابی عملکرد و چارچوب‌های نظارتی، این مشکلات را کاهش می‌دهد و تضمین می‌کند که اجرای خط‌مشی‌های عمومی بازتابی از اولویت‌های حکومت باشد^۱.

در مجموع، فرآیند کشورداری، حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را برای تحقق اهداف ملی در هم می‌آمیزد. قانون اساسی، چارچوب حقوقی و فلسفی این فرآیند را فراهم می‌آورد، نقش‌های نهادی را تعریف می‌کند، سازکارهای پاسخ‌گویی را نهاده می‌سازد و تضمین می‌کند که کلیه اقدامات با ارزش‌های ملی هم‌راستا باشند. حکمرانی جهت‌گیری راهبردی را مشخص می‌کند، اداره امور عمومی اجرای خط‌مشی‌های عمومی را راهبری می‌کند، و اجرای خط‌مشی‌های عمومی از طریق همکاری با بازیگران غیرحکومتی اثربخشی را افزایش می‌دهد. یک قانون اساسی کارآمد، توازن میان اقتدار و انعطاف را برقرار کرده و کشورداری سازگار و پاسخ‌گو را ممکن می‌سازد. با ایجاد هماهنگی و شفافیت، قانون اساسی تضمین می‌کند که کشورداری در خدمت منافع عمومی قرار گیرد و حکمرانی را با آرمان‌های ملت هم‌سو سازد. در فرایند کشورداری، قانون اساسی، فرایند کشورداری (مشمول بر حکمرانی، مدیریت و اجرای خط‌مشی‌ها در عمل)، را به سمت و سوی اهداف ملی هدایت می‌کند اما مأخذ این هدایت‌گری، ارزش‌های ملی بودند و این فرایند درون، محیط ملی و بین‌المللی عمل می‌کرد. در ادامه رابطه قانون اساسی با این عناصر واکاوی خواهد شد.

۱- قانون اساسی و فلسفه سیاسی

قانون اساسی صرفاً یک نقشه حقوقی نیست، بلکه تجلی عمیق فلسفه سیاسی یک ملت است که اصول تعامل دولت و مردم را تعریف کرده و رهنمودهایی برای کشورداری فراهم می‌آورد. به‌عبارت دیگر قانون اساسی که ممکن است در ایدئولوژی‌هایی همچون لیبرالیسم، سوسیالیسم یا اصول اسلامی ریشه داشته باشد، نحوه اعمال، مشروعیت‌بخشی و توازن قدرت را برای تحقق اهداف اجتماعی تعیین می‌کند.

1. MacDonnell, 2013



فلسفه سیاسی، روح قانون اساسی: فلسفه سیاسی چارچوبی فکری و اخلاقی برای قانون اساسی فراهم می‌کند که به پرسش‌های بنیادی درباره قدرت، عدالت و نقش حکومت در جامعه پاسخ می‌دهد. این فلسفه اصول هنجاری مشروعیت‌بخش به فرایند اداره کشور را تعیین می‌کند تا اطمینان حاصل شود که قدرت در خدمت خیر عمومی است. لازمور^۱ معتقد است که فلسفه سیاسی در پی آشتی میان آزادی‌های فردی و نیازهای جمعی است، توازن که قانون‌های اساسی از طریق معماری خود آن را تثبیت می‌کنند. این بنیادهای فلسفی، اصول کشورداری را شکل می‌دهند و بر ساختار و شیوه حکمرانی تأثیرگذارند. ازسوی دیگر، جهت‌گیری فلسفی قانون اساسی سبک حکمرانی را چه مشارکتی، متمرکز یا جامعه‌محور تعیین می‌کند. برای مثال، قانون اساسی جمهوری خواهانه بر فضیلت مدنی و تصمیم‌گیری جمعی تأکید دارد، چنان‌که در نظام کنترل و توازن قانون اساسی آمریکا دیده می‌شود.^۲ در مقابل، قانون‌های اساسی سوسیالیستی ممکن است بر برابری اقتصادی تمرکز کنند و کشورداری را به سمت بازتوزیع منابع و رفاه اجتماعی هدایت نمایند.^۳ با درون‌سازی این ایدئولوژی‌ها، قانون‌های اساسی چارچوبی منسجم برای کشورداری فراهم می‌کنند تا حکمرانی با باورها و آرمان‌های بنیادی ملت همسو شود.^۴

درونی‌سازی ارزش‌های ملی در حکمرانی: قانون اساسی فلسفه سیاسی را به ارزش‌های ملی تبدیل می‌کند که راهنمای کشورداری هستند. ارزش‌هایی چون عدالت، برابری و کرامت انسانی همچون لنگرهای اخلاقی عمل می‌کنند تا حکمرانی در جهت منافع عمومی حرکت کند. به اعتقاد کربی^۵ این ارزش‌ها برای حکمرانی خوب ضروری‌اند و اعتماد و مشروعیت را تقویت می‌کنند. برای مثال، قانون اساسی کشورهایی چون مالزی یا پاکستان ممکن است ارزش‌های اسلامی را در خود بگنجانند و کشورداری را با هنجارهای فرهنگی و دینی هماهنگ کنند. در دموکراسی‌های غربی، قانون‌های اساسی غالباً بازتاب‌دهنده ارزش‌های لیبرال هستند و بر پاسخ‌گویی دموکراتیک و آزادی‌های فردی تمرکز دارند. همپتون^۶ اشاره می‌کند که این

-
1. Larmore, 2013
 2. Spicer, 1995
 3. Waldo, 2017
 4. Kirby, 2021
 5. Kirby, 2021
 6. Hampton (2018)



ارزش‌ها حکمرانی را به گونه‌ای شکل می‌دهند که به نیازهای شهروندان پاسخ دهد و حقوق آن‌ها را حفظ کند. با تثبیت چنین ارزش‌هایی، قانون‌های اساسی کشورداری را به پلی میان آرمان‌های فلسفی و واقعیت‌های عملی تبدیل می‌کنند.

هدایت کشورداری از طریق سازکارهای قانون اساسی: فلسفه سیاسی درون قانون اساسی، کشورداری را از طریق تعریف سازکارها و اصول حکمرانی هدایت می‌کند. برای مثال، قانون‌های اساسی لیبرال نهادهایی مانند قوه قضاییه مستقل و مجالس منتخب را برای حفاظت از آزادی‌های فردی و تضمین پاسخ‌گویی ایجاد می‌کنند.^۱ این سازکارها کشورداری را به سمت حکمرانی شفاف و مشارکتی هدایت می‌کنند، چنان‌که در اصل تفکیک قوا در قانون اساسی ایالات متحده دیده می‌شود.^۲ در مقابل، قانون‌های اساسی مبتنی بر فلسفه‌های جامعه‌محور ممکن است بر رفاه جمعی تأکید کنند و کشورداری را به سمت انسجام اجتماعی و توسعه عادلانه هدایت نمایند.^۳ براین اساس، سازکارهای پاسخ‌گویی، مانند نظارت قضایی یا مشارکت عمومی، بازتاب‌دهنده مبانی فلسفی قانون اساسی هستند. کربی^۴ معتقد است که این سازکارها برای اطمینان از هم‌راستایی کشورداری با عدالت و رفاه عمومی حیاتی‌اند. برای نمونه، قانون‌های اساسی دموکراتیک معمولاً سازکارهایی برای مشارکت شهروندان پیش‌بینی می‌کنند تا حکمرانی بازتاب‌دهنده خواست مردم باشد.^۵ در نظام‌های اسلامی، پاسخ‌گویی ممکن است به استانداردهای اخلاقی و دینی وابسته باشد و رهبران را به رفتار خیرخواهانه و درستکارانه هدایت کند.^۶ این سازکارها مشروعیت و پاسخ‌گویی کشورداری را تضمین می‌کنند.

روی آوردن به چالش‌ها در فلسفه قانون اساسی: قانون‌های اساسی باید با چالش‌ها مواجه شوند تا بنیادهای فلسفی خود را به‌روز و مرتبط نگه دارند. فلسفه‌های خشک یا قدیمی می‌توانند مانع کشورداری اثربخش شوند. از این‌رو اصلاح قانون اساسی، چنان‌که درس^۷ بیان می‌کند، برای به‌روزرسانی اصول فلسفی و پاسخ به چالش‌های نوظهور، مانند جهانی‌شدن یا تغییرات فناورانه، ضروری است. این انعطاف‌پذیری به کشورداری امکان می‌دهد تا در عین

1. Spicer, 1995

2. Newbold & Rosenbloom, 2016

3. Rachmad, 2008

4. Kirby 2021

5. Hampton, 2018

6. Khan, 2019

7. Dressel (2005)



پایبندی به ارزش‌های بنیادی، تکامل یابد. توازن میان ارزش‌های متعارض فلسفی، مانند آزادی فردی و رفاه جمعی، چالشی دیگر است. به باور لارمور^۱ فلسفه سیاسی همواره با این تنش‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کند و قانون‌های اساسی باید آن‌ها را حل کنند تا راهنمایی اثربخشی برای کشورداری باشند.

فلسفه سیاسی حکومت اسلامی به مجموعه‌ای از نظریه‌ها، مفاهیم و اصول اخلاقی، حقوقی و اجتماعی گفته می‌شود که رابطه حکومت و اداره جامعه اسلامی را تنظیم می‌کند و بر آموزه‌های دینی و فقه اسلامی، استوار است. به عبارت دیگر این فلسفه، بر مبانی دینی و شرعی تکیه دارد و تلاش می‌کند تا با توجه به اصول اسلام، نظام سیاسی و اجتماعی مناسبی را برای جامعه اسلامی ارائه دهد. مبانی فلسفه سیاسی حکومت اسلامی قرآن و سنت دو مآخذ اصلی اسلام، مبانی اصلی فلسفه سیاسی اسلامی را تشکیل می‌دهند. قرآن، قوانین و اصول کلی حکومت، عدالت، اخلاق و روابط اجتماعی را بیان می‌کند، درحالی‌که سنت پیامبر (ص) و سخنان و اعمال ایشان، راهنمایی‌های عملی برای تفسیر و تطبیق این اصول در زندگی روزمره ارائه می‌دهد. همین‌طور فقه اسلامی به عنوان علم حقوق و احکام شرعی، در تشریح و تطبیق اصول کلی قرآن و سنت در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نقش اساسی ایفا می‌کند. از طرف دیگر، فلسفه سیاسی اسلامی تلاش می‌کند تا بین وحی (قوانین الهی) و عقل (فلسفه و منطق) هماهنگی ایجاد کند و با استفاده از عقل و اجتهاد، به تفسیر و تطبیق اصول اسلامی در شرایط مختلف بپردازد.

اصول مهم فلسفه سیاسی حکومت اسلامی عبارت است از **توحید و وحدت یعنی:** ایمان به خدای یکتا، و وحدت او، مبنای اصلی حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد و در همه ابعاد زندگی اجتماعی و سیاسی، تأثیر می‌گذارد؛ **عدالت:** یکی از مهمترین اصول حکومت اسلامی است و حکومت اسلامی وظیفه دارد تا در همه ابعاد زندگی، عدالت را برقرار کند؛ **شورا:** مشورت و مشارکت مردم در امور حکومت، به عنوان یک اصل مهم در اسلام، در فلسفه سیاسی اسلامی نیز مورد تأکید قرار دارد؛ **اخلاق و فضیلت:** اخلاق و فضیلت، در حکومت اسلامی بسیار اهمیت دارند و حکومت اسلامی باید تلاش کند تا اخلاق نیکو را در جامعه

1. Larmore, 2013



گسترش دهد و در نهایت حقوق و وظایف: فلسفه سیاسی اسلامی، حقوق و وظایف شهروندان و حکومت را مشخص می‌کند و تلاش می‌کند تا تعادل بین آن‌ها برقرار کند. بی‌تردید فلسفه سیاسی حکومت اسلامی، برای جامعه اسلامی بسیار مهم است، زیرا راهنمایی‌های مهمی برای حکومت ارائه می‌دهد و کمک می‌کند تا حکومت بتواند به‌طور عادلانه و منصفانه عمل کند؛ به ایجاد وحدت و انسجام در جامعه کمک می‌کند و باعث می‌شود که مردم با هم در کنار هم زندگی کنند؛ به توسعه اخلاق و فضیلت در جامعه کمک می‌کند و باعث می‌شود که مردم به اخلاق نیکو عمل کنند و در نهایت به تضمین حقوق شهروندان کمک می‌کند و باعث می‌شود که مردم در امنیت و آرامش زندگی کنند. (بینید: دارابکلایی، ۱۳۸۸، نوروزی، ۱۳۸۸، واعظی، ۱۳۹۵) به‌طور کلی، فلسفه سیاسی حکومت اسلامی، یک سیستم پیچیده و متنوع است که در طول تاریخ، با توجه به شرایط و تحولات مختلف، به تکامل و توسعه خود ادامه داده است.

خلاصه آنکه قانون اساسی تجسمی از فلسفه سیاسی یک ملت است که اصول و شیوه‌های کشورداری را شکل می‌دهد. این قانون با هر فلسفه سیاسی، نحوه اعمال و مشروعیت‌بخشی قدرت را تعیین می‌کند و با ارزش‌هایی مانند عدالت و رفاه عمومی همسو است. از طریق نهادسازی و اصول فلسفی، قانون اساسی کشورداری را در راستای اهداف اجتماعی هدایت می‌کند. علیرغم چالش‌هایی همچون تنش‌های فلسفی یا جمود مفهومی، معماری تطبیقی و اصلاحات قانونی تضمین می‌کنند که کشورداری همچنان اثربخش باقی بماند. در بستر جهانی، قانون‌های اساسی با هنجارهای بین‌المللی هماهنگ می‌شوند تا کارآمدی کشورداری را افزایش دهند. در نهایت، فلسفه سیاسی درون قانون اساسی همچون چراغی راهنمای کشورداری است که حکمرانی را با آرمان‌های ملت هماهنگ کرده و در خدمت خیر عمومی قرار می‌دهد. جلوات و منویات قانون اساسی و در نتیجه فلسفه سیاسی بایستی خود را در فرایند کشورداری (حکمرانی، مدیریت و اجرای خط‌مشی‌های عمومی در عمل) نشان دهد. بخش بعدی به این مهم می‌پردازد.



۲- قانون اساسی و حکمرانی ملی

خط‌مشی عمومی‌گذاری، مقررات، استانداردها و الگوهای پاسخ‌گویی حکمرانی ملی که کارویژه‌های خط‌مشی‌گذاری عمومی، تنظیم‌گری، استانداردها و تدوین چارچوب‌های پاسخ‌گویی بر عهده دارد، اساساً بر پایه قانون اساسی یک کشور بنا نهاده شده است؛ قانونی که به‌عنوان سنگ‌بنای سازماندهی نهادهای حکومتی، توزیع قدرت و هدایت فرآیندهای تصمیم‌گیری عمل می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، قانون اساسی با تعیین نقش‌های نهادی، تعبیه سازکارهای پاسخ‌گویی و تعیین استانداردهای حکمرانی، اطمینان حاصل می‌کند که کشورداری با اصول دموکراتیک و آرمان‌های جامعه هم‌راستا باشد. برتلی و لین^۱ تأکید دارند که قانون اساسی چارچوب حقوقی حکمرانی را از طریق سازکارهایی مانند تفکیک قوا فراهم می‌آورد تا از استبداد جلوگیری کرده و پاسخ‌گویی را ترویج دهد. به گفته نیوبولد و روزنبلوم^۲، رویکردی مبتنی بر قانون اساسی مشروعیت را از طریق اطمینان از بازتاب ارزش‌های دموکراتیک در اقدامات حکومت تقویت می‌کند. حکمرانی اثربخش مستلزم قانونی اساسی است که تعادلی میان ثبات و انعطاف‌پذیری برقرار سازد تا نیازهای در حال تحول جامعه را پاسخ دهد^۳. این بخش بررسی می‌کند که چگونه قانون اساسی از طریق خط‌مشی عمومی‌گذاری، تنظیم‌گری، استانداردها و تمهید چارچوب‌های پاسخ‌گویی، حکمرانی ملی را شکل داده و کشورداری مشروع و نیرومندی را تضمین می‌کند.

منویات قانون اساسی در خط‌مشی عمومی‌گذاری: خط‌مشی عمومی‌گذاری یکی از ارکان اصلی حکمرانی ملی است که از طریق آن حکومت‌ها اولویت‌ها را تعیین، منابع را تخصیص و چالش‌های اجتماعی را مدیریت می‌کنند (دانایی فرد ۱۴۰۲). قانون اساسی چارچوب این فرآیند را با تعریف نقش‌ها و اختیارات نهادهای دخیل در تدوین خط‌مشی عمومی، مانند قوه مقننه، مجریه و قضائیه، فراهم می‌کند. برای مثال، قانون اساسی ایالات متحده اختیارات قانون‌گذاری را به کنگره، پیشنهاد و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را به رئیس‌جمهور، و نظارت بر قانون‌مندی خط‌مشی‌های عمومی را به قوه قضائیه محول کرده است^۴. این تفکیک، موجب

1. Bertelli and Lynn, 2006
2. Newbold and Rosenbloom, 2016
3. Dressel, 2005
4. Spicer, 1995



نظم، شفافیت و هم‌راستایی خط‌مشی عمومی‌گذاری با اهداف ملی می‌شود. قوانین اساسی همچنین سازکارهایی برای مشارکت عمومی در فرآیند خط‌مشی عمومی‌گذاری تعریف می‌کنند؛ مانند مشورت‌های مردمی یا همه‌پرسی که بازتاب ارزش‌های دموکراتیک‌اند. نیوبولد و روزنبلوم^۱ خاطر نشان می‌کنند که رویکرد مبتنی بر قانون اساسی، مشروعیت خط‌مشی عمومی‌گذاری را از طریق نمایندگی و پاسخ‌گویی عمومی تضمین می‌کند.

تنظیم‌گری و استانداردها در حکمرانی قانون‌مند: مقررات و استانداردها بخش مهمی از ابزارهای اعمال حکمرانی ملی‌اند که اجرای منسجم و عادلانه خط‌مشی‌های عمومی را تضمین می‌کنند (دانایی فرد ۱۴۰۳). قانون اساسی چارچوب حقوقی اختیارات تنظیم‌گری را تعیین کرده و مشخص می‌کند کدام نهادها می‌توانند مقررات را تدوین، اجرا و نظارت کنند. معمولاً این اختیارات به نهادهای اجرایی داده می‌شود، اما در عین حال، آن‌ها تحت نظارت قوه مقننه و بازبینی قضایی قرار دارند که موجب پاسخگویی می‌شود.^۲ این ساختار، حکمرانی را اثربخش و شفاف کرده و مقررات را با اصول عدالت و انصاف هم‌راستا می‌سازد. استانداردهای مندرج در قانون اساسی، جهت‌گیری مقررات را نیز مشخص می‌کنند؛ اصولی مانند کرامت انسانی و برابری را در نظر می‌گیرند.^۳ برای نمونه، قانون اساسی آلمان (قانون پایه) استانداردهایی برای اقدام اداری تعیین کرده است که از رفاه اجتماعی حمایت و حقوق شهروندان را حفظ کند.^۴ به همین ترتیب، قانون اساسی آفریقای جنوبی شفافیت و انصاف را در فرآیندهای تنظیم‌گری الزامی می‌داند.^۵ با این استانداردها، مقررات همسو با ارزش‌های ملی بوده و موجب انسجام حکمرانی می‌شوند. قانون اساسی با تعریف استانداردها و سازکارهای نظارتی، یکپارچگی تنظیم‌گری را تضمین می‌کند. همچنین، قوانین اساسی معمولاً استانداردهای بین‌المللی مانند حقوق بشر یا حفاظت از محیط زیست را در خود جای می‌دهند تا حکمرانی ملی با هنجارهای جهانی همسو باشد.

چارچوب‌های پاسخ‌گویی و قانون اساسی: پاسخ‌گویی یکی از ارکان بنیادین حکمرانی اثربخش است و قانون اساسی سازکارهایی را برای شفافیت، مشروعیت و پاسخ‌دهی حکومت

1. Newbold and Rosenbloom, 2016

2. Bertelli & Lynn, 2006

3. Barak, 2015

4. Sommermann, 2021

5. Pillay, 2016



در نظر می‌گیرد (فقیهی و دانایی‌فرد ۱۳۹۰). ابزارهایی مانند تفکیک قوا، کنترل و تعادل، و نظارت قضایی برای جلوگیری از استبداد و ترویج پاسخ‌گویی تعبیه می‌شوند.^۱ برای نمونه، نظام کتتری قانون اساسی ایالات متحده، از تمرکز قدرت در یک قوه جلوگیری کرده و پاسخ‌گویی متقابل را تضمین می‌کند.^۲ پاسخ‌گویی از طریق مشارکت شهروندان نیز تضمین می‌شود؛ از جمله انتخابات یا نهادهای نظارتی عمومی که اطمینان می‌دهند حکومت بازتاب اراده مردم است.^۳ برای مثال، قانون اساسی هند ساختارهای حکمرانی محلی را برای تقویت پاسخ‌گویی در سطح محلی مقرر کرده است.^۴ قانون اساسی نیرومند با طراحی الگوهای روشن پاسخ‌گویی، مانند حسابرسی‌های مستقل، دفاتر بازرسی یا نظارت پارلمانی، شفافیت در کشورداری را تضمین می‌کند.

نکته آخر این که، قانون اساسی نقش کلیدی در حکمرانی ملی دارد. با تعیین نقش نهادها و تعبیه سازکارهایی مانند تفکیک قوا، مانع از استبداد شده و پاسخ‌گویی را ارتقا می‌دهد. همچنین با هم‌راستاسازی حکمرانی با اصول دموکراتیک و آرمان‌های جامعه، مشروعیت کشورداری را تضمین می‌کند. هرچند چالش‌هایی مانند خلأهای قانونی می‌توانند مانع حکمرانی شوند، اصلاحات می‌توانند انعطاف‌پذیری و تطبیق با هنجارهای جهانی را فراهم سازند. قانون اساسی با ارائه چارچوبی نیرومند برای خط‌مشی عمومی‌گذاری، تنظیم‌گری و پاسخ‌گویی، کشورداری را در خدمت منافع عمومی قرار داده و حکمرانی‌ای شفاف، عادلانه و پاسخ‌گو را تضمین می‌کند.

مرکز ثقل نظام حکمرانی ایران در نهاد ولایت فقیه نهفته است که به رهبر انقلاب اقتدار گسترده‌ای بر تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی و نهادهای دولتی اعطا می‌کند (جهانی‌نسب و پولادی، ۱۳۹۸). این مهم که در اصول ۵ و ۱۱۰ قانون اساسی آمده، رهبر انقلاب را به‌عنوان داور نهایی خط‌مشی‌های ملی، مسئول تعیین خط‌مشی‌های کلی، نظارت بر اجرای قانون اساسی و حل اختلافات بین قوای دولتی تعیین می‌کند (رجایی و دیگران، ۱۳۹۸). این مدل سلسله‌مراتبی انسجام ایدئولوژیک را تضمین می‌کند، درحالی‌که امکان فعالیت نهادهای

1. Bertelli & Lynn, 2006

2. Spicer, 1995

3. Newbold & Rosenbloom, 2016

4. Dressel, 2005



دموکراتیک مانند مجلس شورای اسلامی و ریاست‌جمهوری را فراهم می‌آورد که اصل جمهوریت را منعکس می‌کند (اشتریان، ۱۴۰۲). فرایند حکمرانی همچنین توسط شورای نگهبان، نهادی قانون اساسی که وظیفه دارد اطمینان دهد قوانین با شریعت اسلامی و اصول قانون اساسی هم‌راستا باشند (اصل ۹۱)، شکل می‌گیرد (ناظمی دیلمی و میر حسینی، ۱۴۰۲). شورای نگهبان که شامل دوازده عضو، از جمله شش فقیه منصوب رهبر انقلاب و شش حقوقدان منتخب مجلس است، نقش محوری در حفظ تمامیت ایدئولوژیک نظام ایفا می‌کند. علاوه بر این، مجمع تشخیص مصلحت نظام، که تحت اصل ۱۱۲ تأسیس شده، اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان را حل می‌کند و تعادل سیستمی و پیشرفت قانون‌گذاری را تسهیل می‌کند (عباسی و شیدایی، ۱۴۰۲). شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز با هماهنگی خط‌مشی‌ها در حوزه‌های راهبردی به حکمرانی کمک می‌کنند (جهانی‌نسب و پولادی، ۱۳۹۸).

این تعامل پیچیده نهادها، مدلی حکومتی ایجاد می‌کند که نظارت ایدئولوژیک را با سازکارهای مشارکتی تلفیق می‌کند. درحالی‌که رهبر انقلاب جهت‌گیری راهبردی را ارائه می‌دهد، نهادهای دموکراتیک مانند مجلس و ریاست‌جمهوری امکان مشارکت و نمایندگی عمومی را فراهم می‌کنند (دبیرنیا و بیدار، ۱۳۹۸). باین حال، ساختار سلسله‌مراتبی با ولایت فقیه در رأس آن، حکمرانی ایران را از نظام‌های صرفاً دموکراتیک متمایز می‌کند و ترکیبی منحصر به فرد از عناصر تئوکراتیک و جمهوری‌خواهانه را نشان می‌دهد (اشتریان، ۱۴۰۲). این ساختار تضمین می‌کند که حکمرانی با ارزش‌های اسلامی هم‌راستا بماند و در عین حال به نیازهای عملی اداره کشور پاسخ دهد.

۳- قانون اساسی و اداره امور عمومی

اداره امور عمومی به‌عنوان ستون فقرات اجرایی کشورداری عمل می‌کند و با استفاده از کارویژه‌های برنامه‌ریزی، سازماندهی، رهبری و کنترل، دستورات قانون اساسی را به حکمرانی عملی خط‌مشی‌های عمومی و مقررات عمومی تبدیل می‌کند. قانون اساسی چارچوب قانونی و اخلاقی این فرآیندها را فراهم کرده و ساختارهای اداری، نقش‌ها و سازکارهای پاسخ‌گویی را



تعریف می‌کند تا خدمات عمومی به شکل کارآمد و عادلانه ارائه شوند.^۱ همان‌طور که روهر^۲ تأکید می‌کند، کارکنان دولت در محدوده قانون اساسی فعالیت می‌کنند و باید بین کارآمدی بوروکراتیک و ارزش‌های دموکراتیک برای خدمت به منافع عمومی تعادل برقرار کنند. قانون اساسی همچنین با واگذاری وظایف به بازیگران غیرحکومتی مانند بخش خصوصی و نهادهای غیرانتفاعی، انعطاف‌پذیری اداری را افزایش می‌دهد.^۳ یک قانون اساسی طراحی شده به خوبی با شفاف‌سازی مسئولیت‌ها و تقویت پاسخ‌گویی، اداره امور عمومی را بهبود می‌بخشد و امکان حکمرانی اثربخش بر خط‌مشی‌های عمومی و مقررات عمومی را فراهم می‌آورد.^۴ این بخش به بررسی چگونگی تأثیرگذاری قانون اساسی بر اداره امور عمومی از طریق این چهار کارکرد اصلی می‌پردازد تا نشان دهد کشورداری چگونه می‌تواند اهداف ملی را محقق کند.

برنامه‌ریزی: ترجمه اهداف قانون اساسی به عمل: برنامه‌ریزی در اداره امور عمومی اشعار به تعیین اهداف و طراحی راهبردهایی برای تحقق دستورات قانون اساسی، یعنی خط‌مشی‌های عمومی است. قانون اساسی اهداف ملی مانند عدالت اجتماعی، رفاه اقتصادی و کرامت انسانی را مشخص می‌کند که راهنمای برنامه‌ریزی اداری هستند.^۵ قانون اساسی با تعریف نقش‌های اداری و تعیین اولویت‌ها، چارچوب این فرآیند را مشخص کرده و تضمین می‌کند که برنامه‌ریزی با ارزش‌های ملی هماهنگ باشد. برنامه‌ریزی اثربخش مستلزم آن است که قانون اساسی دستورالعمل‌های روشنی برای تخصیص منابع و تعیین اولویت‌های خط‌مشی عمومی ارائه دهد. به گفته هنری^۶، اداره امور عمومی، اهداف قانون اساسی را به طرح‌هایی عملی مانند برنامه‌های کاهش فقر یا اصلاحات بهداشتی تبدیل می‌کند. برای نمونه، قانون اساسی آلمان بر رفاه اجتماعی تأکید دارد و این امر برنامه‌ریزی اداری را به سمت خدمات عمومی عادلانه هدایت می‌کند.^۷ با این حال، ابهام‌های قانونی می‌توانند مانع برنامه‌ریزی شوند؛ چنان‌که در برخی کشورها مشاهده می‌شود که به واسطه نبود وضوح در قانون اساسی، خط‌مشی‌های عمومی

-
1. Sommermann, 2021
 2. Rohr, 2002
 3. Kettl, 2015
 4. Newbold, 2015
 5. Barak, 2015
 6. Henry, 2015
 7. Sommermann, 2021



ناسازگار و ناکارآمدی ایجاد شده است.^۱ بنابراین، یک قانون اساسی قوی با درج اهداف روشن و سازکارهای پاسخ‌گویی، این چالش‌ها را کاهش داده و اطمینان حاصل می‌کند که برنامه‌ریزی منطبق بر اولویت‌های ملی و در خدمت خیر عمومی باشد.

سازماندهی: ساختاردهی نظام اداری: سازماندهی به ایجاد ساختارهای اداری برای اجرای اثربخش دستورات قانون اساسی اشاره دارد. قانون اساسی چارچوب سازمانی اداره امور عمومی را تعریف می‌کند، نهادها، سلسله‌مراتب‌ها و نقش‌ها را مشخص می‌سازد تا حکمرانی کارآمد تضمین شود. برای مثال، قانون اساسی ایالات متحده ساختار قوه مجریه را تعریف کرده و زمینه اجرای سازمان‌یافته خط‌مشی‌های عمومی از طریق سازمان‌های فدرال را فراهم می‌آورد.^۲ قانون اساسی همچنین با مجاز دانستن واگذاری وظایف به بازیگران غیرحکومتی مانند شرکت‌های خصوصی یا نهادهای غیرانتفاعی، انعطاف‌پذیری و بهره‌وری سازمانی را افزایش می‌دهد. کتل^۳ تأکید می‌کند که این رویکرد شبکه‌ای بازتابی از روندهای جدید حکمرانی است که در آن اداره امور عمومی با شرکای بیرونی برای ارائه خدمات همکاری می‌کند. برای مثال، قانون اساسی ممکن است مشارکت‌های حکومتی-خصوصی را برای توسعه زیرساخت‌ها مجاز بشمارد و به این ترتیب فرآیندهای سازمانی را تسهیل کند.^۴ قانون اساسی مناسب با روشن ساختن نقش‌ها و تقویت هماهنگی، سازماندهی را تضمین کرده و امکان تحقق اهداف خط‌مشی عمومی را فراهم می‌کند.

رهبری: هدایت اداره امور عمومی بر اساس ارزش‌های قانون اساسی: رهبری در اداره امور عمومی به هدایت کارمندان دولت برای اجرای خط‌مشی‌های عمومی بر اساس اصول قانون اساسی است. به گفته روهر^۵، کارکنان دولت باید در چهارچوب قانون اساسی عمل کرده و بین کارآمدی بوروکراتیک و ارزش‌هایی مانند پاسخ‌گویی و عدالت تعادل برقرار کنند. قانون اساسی چارچوب اخلاقی رهبری را فراهم کرده و ارزش‌هایی را در ساختار تصمیم‌گیری اداری نهادینه می‌سازد. رهبری اثربخش مستلزم وجود سازکارهای پاسخ‌گویی مشخص، مانند انتصابات مبتنی بر شایستگی و ارزیابی عملکرد است تا از مدیریت توانمند و اخلاقی اطمینان

1. Chioke et al., 2022
2. Bertelli & Lynn, 2006
3. Kettl, 2015
4. Frederickson, 2007
5. Rohr, 2002



حاصل شود. به گفته زومرمن^۱ چارچوب قانون اساسی آلمان رهبری حرفه‌ای در اداره امور عمومی را الزامی می‌سازد و به این ترتیب اعتماد عمومی و کارآمدی را افزایش می‌دهد. بنابراین، قانون اساسی با ترویج رهبری اخلاقی، مدیریت حکومتی را به رکن اصلی کشورداری اثربخش تبدیل می‌سازد.

کنترل: تضمین پاسخ‌گویی و رعایت الزامات: کنترل به پایش و ارزشیابی اقدامات اداری برای اطمینان از انطباق با دستورات قانون اساسی و اهداف ملی اشاره دارد. قانون اساسی سازکارهای پاسخ‌گویی مانند حسابرسی‌ها، دادستان‌های عمومی و نظارت قضایی را برای تضمین رعایت استانداردهای قانونی و اخلاقی تعیین می‌کند.^۲ برای مثال، نظام «کنترل و توازن» در قانون اساسی ایالات متحده امکان نظارت قضایی بر اقدامات اداری را فراهم کرده و انطباق با اصول قانون اساسی را تضمین می‌کند.^۳ کنترل اثربخش مستلزم آن است که قانون اساسی استانداردهای روشنی برای عملکرد و پاسخ‌گویی فراهم کند. نیوبولد^۴ معتقد است که رویکرد مبتنی بر قانون اساسی تضمین می‌کند که اقدامات اداری با ارزش‌های دموکراتیک هماهنگ باقی بمانند. برای نمونه، قانون اساسی هند ساختارهای محلی مانند «پانچایت‌ها» را الزامی کرده است تا اجرای خط‌مشی‌های عمومی در سطح محلی پایش شود و پاسخ‌گویی افزایش یابد.^۵

نظام اداری ایران، همان‌طور که در قانون اساسی تعریف شده، عمدتاً متمرکز است اما از طریق شوراهای محلی، که در اصل ۷ آمده، عناصری از تمرکززدایی را در بر می‌گیرد (تقی‌زاده، ۱۴۰۱). این شوراهای اسلامی (شوراها) برای تقویت مشارکت عمومی و کارایی اداری در سطح محلی طراحی شده‌اند و به جوامع اجازه می‌دهند نیازهای منطقه‌ای را در چارچوب خط‌مشی‌های ملی برآورده کنند (بوچانی و دیگران، ۱۳۹۶). قوه مجریه، به رهبری رئیس‌جمهور، مسئول اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌ها است که در اصول ۱۱۳ و ۱۳۴ مشخص شده است (پروین و نورایی، ۱۴۰۰). رئیس‌جمهور، به‌عنوان رئیس قوه مجریه، بر وزارتخانه‌ها نظارت دارد و برنامه‌های اداری را برای دستیابی به اهداف قانون اساسی هماهنگ می‌کند.

1. Sommermann, 2021
2. Craig & Gilmour, 1992
3. Spicer, 1995
4. Newbold, 2015
5. Dressel, 2005



اداره امور عمومی در ایران با اصول پاسخ‌گویی، کارایی و پایداری به ارزش‌های اسلامی هدایت می‌شود که در قانون اساسی تأکید شده است (موسی‌زاده، ۱۳۹۷). اصول ۲۹ و ۳۱ دولت را موظف می‌کنند خدماتی مانند بهداشت، آموزش و مسکن را ارائه دهد و دسترسی عادلانه برای همه شهروندان را تضمین کند (رضایی‌زاده و کاظمی، ۱۳۹۱). نظام اداری برای تبدیل اهداف قانون اساسی به خط‌مشی‌های اجرایی طراحی شده است و وزارتخانه‌ها و سازمان‌های عمومی وظیفه ارائه خدمات و رفع چالش‌های اجتماعی-اقتصادی را بر عهده دارند. برای مثال، وزارت بهداشت و آموزش پزشکی خط‌مشی‌هایی را برای تضمین دسترسی همگانی به خدمات بهداشتی اجرا می‌کند، درحالی‌که وزارت آموزش و پرورش بر گسترش فرصت‌های آموزشی تمرکز دارد (ابراهیمی و رستمی، ۱۳۹۷).

با وجود این الزامات قانون اساسی، نظام اداری ایران با چالش‌هایی مانند ناکارآمدی‌های بوروکراتیک، هم‌پوشانی نقش‌های نهادی و محدودیت‌های منابع مواجه است (استوارسنگری، ۱۴۰۲). ماهیت متمرکز اداره می‌تواند به تأخیر در تصمیم‌گیری و اجرا منجر شود، درحالی‌که دخالت چندین نهاد نظارتی، مانند شورای نگهبان و دفتر رهبر انقلاب، می‌تواند چالش‌های هماهنگی ایجاد کند (اشتریان، ۱۴۰۲). فراخوان‌ها برای اصلاحات اداری بر نیاز به تمرکززدایی بیشتر، بهبود سازوکارهای پاسخگویی و تقویت ظرفیت‌سازی برای هم‌راستایی اداره امور عمومی با اهداف قانون اساسی تأکید دارند (موسی‌زاده، ۱۳۹۷).

در آخر این که، قانون اساسی با فراهم ساختن چارچوبی برای برنامه‌ریزی، سازماندهی، رهبری و کنترل، شکل‌دهنده اداره امور عمومی در حکمرانی خط‌مشی‌های عمومی و مقررات عمومی است. قانون اساسی ساختارهای اداری را تعریف کرده، سازکارهای پاسخ‌گویی را نهادینه می‌کند و کارکنان دولت را برای توازن بین کارآمدی و ارزش‌های دموکراتیک هدایت می‌کند. نمونه‌هایی مانند آفریقای جنوبی نشان می‌دهند که چگونه ارزش‌های قانون اساسی مانند شفافیت و عدالت، اداره امور عمومی را به‌سوی حکمرانی فراگیر سوق می‌دهند. با واگذاری وظایف به بازیگران غیرحکومتی و پذیرش هنجارهای جهانی، قانون اساسی بر انعطاف‌پذیری و ارتباط‌پذیری اداره امور عمومی می‌افزاید. علی‌رغم چالش‌هایی مانند ابهام‌های قانونی در برخی کشورها، یک قانون اساسی مطلوب اداره امور عمومی را تقویت کرده و تضمین می‌کند که کشورداری به‌خوبی در خدمت اهداف ملی و خیر عمومی قرار گیرد.



۴- قانون اساسی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی

اجرای خط‌مشی عمومی یکی از اجزای حیاتی کشورداری است که به‌عنوان سازکاری عمل می‌کند تا وظایف مندرج در قانون اساسی و اهداف حکمرانی به نتایج ملموس تبدیل شوند. با هدایت چارچوب‌های قانون اساسی، اجرای خط‌مشی عمومی شامل تلاش‌های هماهنگ بخش‌های دولتی، خصوصی و غیرانتفاعی برای اجرای خط‌مشی‌های عمومی به‌شکل کارآمد و فراگیر است.^۱ همان‌طور که عقابایی جزنی و همکاران (۱۳۹۷) تأکید دارند، اجرای اثربخش نیازمند دستورالعمل‌های روشن قانون اساسی است تا اطمینان حاصل شود که اقدامات با اهداف ملی مانند رفاه اقتصادی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی هماهنگ است. قانون‌های اساسی غالباً سازکارهایی مانند مشارکت‌های عمومی- خصوصی را برای افزایش کارایی خدمات و پاسخ‌گویی تعیین می‌کنند.^۲ یک قانون اساسی محکم این مسائل را با تعریف نقش‌ها، فرآیندها و سازکارهای پاسخ‌گویی کاهش می‌دهد و تضمین می‌کند که اجرای خط‌مشی‌های عمومی منعکس‌کننده ارزش‌ها و اهداف ملی باشد.^۳ این بخش به بررسی چگونگی تأثیرگذاری قوانین اساسی بر اجرای خط‌مشی‌های عمومی می‌پردازد و حکمرانی اثربخش و مشروع را تقویت می‌کند.

چارچوب‌های قانونی برای اجرای خط‌مشی‌های عمومی: قوانین اساسی بنیان حقوقی و اخلاقی اجرای خط‌مشی‌های عمومی را فراهم می‌کنند و نقش‌ها و مسئولیت‌های بازیگران حکومتی و غیرحکومتی در اجرای اهداف حکومتی را مشخص می‌کنند. این قوانین چارچوب نهادی اجرا را تعریف کرده و تعیین می‌کنند که کدام نهادها- دستگاه‌های حکومتی، سازمان‌های خصوصی یا گروه‌های غیرانتفاعی- مسئول ارائه خط‌مشی‌های عمومی هستند. برای مثال، قانون اساسی ایالات متحده اختیار اجرای خط‌مشی‌های عمومی فدرال را به قوه مجریه می‌دهد و در عین حال امکان واگذاری مسئولیت به حکومت‌های ایالتی یا نهادهای خصوصی را برای افزایش کارایی فراهم می‌آورد.^۴ این رویکرد ساختاری اطمینان می‌دهد که اجرای خط‌مشی‌های

1. Frederickson, 2007

2. Kettl, 2015

3. MacDonnell, 2013

4. Spicer, 1995



عمومی با وظایف قانون اساسی و اولویت‌های ملی هماهنگ باشد.^۱ قوانین اساسی همچنین ارزش‌هایی مانند عدالت، شفافیت و پاسخ‌گویی را در خود جای داده‌اند که اجرای خط‌مشی‌های عمومی را به نفع منافع عمومی هدایت می‌کنند. باراک^۲ اشاره می‌کند که ارزش‌های قانون اساسی مانند کرامت انسانی اجرای خط‌مشی‌های عمومی را از طریق اولویت دادن به رفاه شهروندان شکل می‌دهد.

واگذاری به بخش‌های دولتی، خصوصی و غیرانتفاعی: یکی از ویژگی‌های بارز اجرای خط‌مشی‌های عمومی مدرن، واگذاری مسئولیت‌ها به بخش‌های حکومتی، خصوصی و غیرانتفاعی است که در چارچوب‌های قانونی اساسی تعیین شده‌اند. این واگذاری کارایی را افزایش داده، تخصص‌های ویژه را به کار می‌گیرد و فراگیری را ترویج می‌دهد.^۳ قوانین اساسی اغلب مشارکت‌های عمومی-خصوصی یا همکاری با سازمان‌های غیرانتفاعی را برای ارائه خدماتی مانند بهداشت، آموزش یا زیرساخت‌ها مجاز می‌دانند. کتل^۴ تأکید می‌کند که این مدل حکمرانی شبکه‌ای بازتابی از تحولات مدیریت عمومی است که قوانین اساسی انعطاف‌پذیری را با اجازه دادن به بازیگران غیرحکومتی در فرآیند اجرا ممکن می‌سازند. برای مثال، قانون اساسی ایالات متحده اجازه می‌دهد که نهادهای فدرال قراردادهایی با شرکت‌های خصوصی برای ارائه خدمات ببندند و این امر کارایی در حوزه‌هایی مانند حمل‌ونقل یا دفاع را افزایش می‌دهد.^۵ عقبایی جزنی و همکاران (۱۳۹۷) معتقدند قوانین اساسی باید سازکارهای نظارتی مانند نهادهای مقرراتی یا ارزیابی عملکرد را برای اطمینان از همسویی بازیگران غیرحکومتی با اهداف ملی ایجاد کنند.

تضمین هماهنگی با اهداف ملی: اجرای اثربخش خط‌مشی‌های عمومی وابسته به دستورالعمل‌های قانون اساسی است که اقدامات را با اهداف ملی مانند رفاه اقتصادی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی هماهنگ می‌کند.^۶ قوانین اساسی این اهداف را بیان کرده و نقشه راهی برای اجرا فراهم می‌آورند. به عنوان مثال، قانون اساسی آلمان بر رفاه اجتماعی تأکید دارد

1. MacDonnell, 2013
2. Barak, 2015
3. Frederickson, 2007
4. Kettl (2015
5. Bertelli & Lynn, 2006
6. MacDonnell, 2013



و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را به سمت ارائه خدمات عادلانه هدایت می‌کند.^۱ همچنین قانون اساسی هند عدالت اجتماعی و اقتصادی را در اولویت قرار می‌دهد و تلاش‌های اجرایی را به سمت حمایت از جوامع محروم از طریق برنامه‌هایی مانند توسعه روستایی هدایت می‌کند.^۲ وضوح قانونی برای جلوگیری از ناهماهنگی حیاتی است. عقبایی جزئی و همکاران (۱۳۹۷) تأکید دارند که مواد مبهم یا متناقض می‌توانند اجرای ناسازگار ایجاد کنند و اهداف ملی را تضعیف نمایند.

پاسخ‌گویی و نظارت در اجرا: پاسخ‌گویی یکی از ارکان اجرای اثربخش خط‌مشی‌های عمومی است و قوانین اساسی سازکارهایی را برای تضمین تطابق اجرا با معیارهای قانونی و اخلاقی ایجاد می‌کنند. این سازکارها عبارت است از نظارت قضایی، بازبینی قانون‌گذاری و نهادهای مستقل مانند دادستان‌ها یا حسابرسان.^۳ به‌عنوان نمونه، قانون اساسی ایالات متحده امکان نظارت قضایی بر اقدامات اجرایی را فراهم می‌آورد و تضمین می‌کند که اجرا با اصول قانون اساسی هماهنگ باشد.^۴ قوانین اساسی همچنین پاسخ‌گویی را از طریق مشارکت شهروندان، مانند مشورت‌های عمومی یا ساختارهای حکمرانی محلی، تقویت می‌کنند و اطمینان می‌دهند که اجرا منعکس‌کننده نیازهای جامعه باشد.^۵ برای نمونه، قانون اساسی هند از پانچایت‌ها (شوراهای محلی) می‌خواهد که نظارت بر اجرای خط‌مشی‌های عمومی محلی را به عهده بگیرند و پاسخ‌گویی در سطح خرد را افزایش دهند.^۶

به‌طور کلی، قوانین اساسی نقش محوری در اجرای خط‌مشی‌های عمومی دارند و چارچوبی حقوقی و نهادی برای هماهنگی با اهداف ملی، واگذاری مسئولیت‌ها، تضمین پاسخ‌گویی و ارتقای حکمرانی اثربخش فراهم می‌کنند. اجرای موفق خط‌مشی‌های عمومی نیازمند قوانین اساسی محکم است که نقش‌ها و فرآیندها را به وضوح تعریف کنند و نهادهای نظارتی کارآمدی ایجاد کنند. در غیر این صورت، ابهامات قانونی می‌تواند منجر به ناهماهنگی،

1. Sommermann, 2021

2. Dressel, 2005

3. Craig & Gilmour, 1992

4. Spicer, 1995

5. Newbold & Rosenbloom, 2016

6. Dressel, 2005



سوءمدیریت و ناکامی در تحقق اهداف حکومتی شود. اصلاحات قانون اساسی برای بهبود این شرایط ضروری است و می‌تواند به اجرای بهتر و پاسخ‌گوتر خط‌مشی‌های عمومی منجر شود. اجرای عملیاتی در ایران شامل اجرای خط‌مشی‌های عمومی توسط مجموعه‌ای از بازیگران، از جمله دولت، بخش خصوصی، تعاونی‌ها و سازمان‌های غیرانتفاعی است. قانون اساسی، به‌ویژه اصل ۴۴، اقتصاد ترکیبی را ترویج می‌دهد که در آن بخش‌های دولتی، تعاونی و خصوصی برای دستیابی به کارایی اقتصادی و عدالت اجتماعی همزیستی دارند (عقبایی جزنی و دیگران، ۱۳۹۷). دولت کنترل بخش‌های راهبردی مانند انرژی، ارتباطات و زیرساخت‌ها را حفظ می‌کند، درحالی‌که مشارکت بخش خصوصی و تعاونی‌ها را در سایر حوزه‌ها برای تقویت نوآوری و کاهش بار بوروکراتیک تشویق می‌کند (ساردویی نسب، ۱۳۸۸).

قوه مجریه، به رهبری رئیس‌جمهور و شورای وزیران، نقش محوری در اجرای خط‌مشی‌ها ایفا می‌کند که در اصول ۶۰ و ۱۳۴ مشخص شده است (تقی‌زاده و تقی‌زاده چاری، ۱۴۰۱). رئیس‌جمهور اجرای خط‌مشی‌ها را از طریق وزارتخانه‌ها و سازمان‌های عمومی نظارت می‌کند و هم‌راستایی با اهداف قانون اساسی را تضمین می‌کند. برای مثال، خط‌مشی‌های اقتصادی برای کاهش فقر از طریق یارانه‌های هدفمند و برنامه‌های توسعه‌ای که توسط وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی اداره امور می‌شوند، اجرا می‌شوند (ابراهیمی و رستمی، ۱۳۹۷). قانون اساسی همچنین امکان واگذاری به شوراهای محلی و نهادهای غیردولتی را برای افزایش اثربخشی و پاسخ‌گویی خط‌مشی‌ها فراهم می‌کند (بوچانی و دیگران، ۱۳۹۷).

باین‌حال، دخالت چندین بازیگر در اجرای عملیاتی نیازمند سازکارهای هماهنگی قوی برای جلوگیری از تفرقه و اطمینان از انسجام است (دانایی فرد، ۱۳۹۹). چالش‌هایی مانند هم‌پوشانی مسئولیت‌ها، ظرفیت محدود بخش خصوصی و تحریم‌های اقتصادی می‌توانند اجرای مؤثر خط‌مشی‌ها را مختل کنند (نظم‌فر و دیگران، ۱۳۹۹). تأکید قانون اساسی بر اقتصاد ترکیبی چارچوبی برای همکاری فراهم می‌کند، اما اجرای عملی اغلب نیازمند رفع ناکارآمدی‌های سیستمی و تقویت مشارکت‌های عمومی - خصوصی است (عقبایی جزنی و دیگران، ۱۳۹۷). بی‌تردید این فرایند کشورداری معطوف به اهدافی است که در بخش بعد به آن پرداخته می‌شود.



۵- قانون اساسی و اهداف ملی

قوانین اساسی به‌عنوان سنگ بنای آرمان‌های یک ملت عمل می‌کنند و اهداف نهایی را بیان می‌کنند که هدایت‌گر کشورداری به‌سوی بهبود رفاه مادی و معنوی شهروندان است. این اهداف که معمولاً حول محور رفاه اقتصادی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی قرار دارند، نقشه راهی برای حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی فراهم می‌کنند.^۱ همان‌طور که مک‌دانل^۲ مطرح می‌کند، قوانین اساسی چارچوبی را ایجاد می‌کنند که رفاه عمومی را اولویت می‌دهد و اطمینان می‌دهد که کشورداری بر نتایج قابل اندازه‌گیری مانند کاهش فقر و توزیع عادلانه منابع تمرکز دارد.

نقش اصلی قانون اساسی در تعریف اهداف ملی، تبدیل چشم‌انداز یک ملت به اهداف قابل اجرا است. این اهداف معمولاً رفاه مادی مانند توسعه اقتصادی و دسترسی به منابع و همچنین رفاه معنوی مانند حفظ فرهنگ و کرامت انسانی را دربر می‌گیرند.^۳ به‌عنوان نمونه، بسیاری از قوانین اساسی شامل حقوق اجتماعی-اقتصادی مانند بهداشت، آموزش و مسکن هستند که خط‌مشی‌های عمومی را به سمت بهبود کیفیت زندگی هدایت می‌کنند.^۴ قوانین اساسی همچنین چارچوب حقوقی و فلسفی دستیابی به این اهداف را فراهم می‌آورند. با گنجاندن اصولی مانند برابری، عدالت و کرامت انسانی، راهنمای هنجاری برای کشورداری ایجاد می‌کنند.^۵ برای مثال، قانون اساسی هند اهدافی مانند عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را ترسیم می‌کند که حکمرانی را به سمت اولویت‌دهی به جوامع محروم شکل می‌دهد.^۶ این چارچوب تضمین می‌کند که اداره امور عمومی اهداف قانون اساسی را به خط‌مشی‌های عمومی عملی مانند برنامه‌های کاهش فقر یا توزیع عادلانه منابع تبدیل کند.^۷

وضوح اهداف قانون اساسی برای کشورداری اثربخش حیاتی است. ابهام یا اهداف نامشخص می‌توانند منجر به خط‌مشی‌های عمومی نامتناسب شوند. قوانین اساسی همچنین تعادل بین اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت را حفظ می‌کنند و اطمینان می‌دهند که کشورداری

1. Barak, 2015
2. MacDonnell, 2013
3. Barak, 2015
4. MacDonnell, 2013
5. Coughlin, 1969
6. Dressel, 2005
7. Van Heerden, 2009



نیازهای فوری را برآورده کرده و در عین حال توسعه پایدار را دنبال می‌کند. به‌عنوان نمونه، تعهدات قانون اساسی به حفاظت از محیط زیست، اهداف بلندمدت پایداری را منعکس می‌کند و خط‌مشی‌های عمومی درباره مدیریت منابع را تحت تأثیر قرار می‌دهد.^۱ همچنین اهدافی مانند عدالت اجتماعی نیازمند تلاش‌های مستمر برای از بین بردن موانع نظامند هستند، همان‌طور که در وظیفه قانون اساسی آفریقایی جنوبی برای جبران نابرابری‌ها دیده می‌شود.^۲ با گنجاندن این اهداف، قوانین اساسی تضمین می‌کنند که کشورداری آینده‌نگر باقی بماند و حکومت را با نیازهای در حال تحول جامعه هماهنگ سازد.^۳ آنچه این فرایند کشورداری را به سمت و سوی اهداف ملی رنگ و لعاب می‌دهد ارزش‌های ملی هستند.

۶- قانون اساسی و ارزش‌های بنیادین ملی

قوانین اساسی زیربنای هویت یک ملت هستند و ارزش‌های بنیادین ملی مانند عدالت، برابری و کرامت انسانی را به‌عنوان راهنمایی اخلاقی و معنوی در حکمرانی و مدیریت عمومی نهاده می‌کنند. این ارزش‌ها به‌عنوان قطب‌نمای اخلاقی و معنوی عمل می‌کنند تا اطمینان حاصل شود که اقدامات حکومت با انتظارات جامعه هماهنگ بوده و منافع عمومی را بر منافع محدود و خاص اولویت می‌دهند.^۴ به گفته کاگالین^۵، ارزش‌های قانون اساسی اساس هنجاری برای حکمرانی فراهم می‌کنند و مشروعیت بخشیدن به اقتدار حکومت را با بازتاب ایده‌آل‌های جمعی ممکن می‌سازند.^۶ با نهاده‌سازی این ارزش‌ها، قوانین اساسی تضمین می‌کنند که حکمرانی به سوی جامعه‌ای عادلانه، برابر و فراگیر حرکت کند و خط‌مشی عمومی‌گذاری و مدیریت را با آرمان‌های مردم هماهنگ سازد.^۷ این بخش به بررسی نحوه هدایت حکمرانی و مدیریت عمومی توسط ارزش‌های بنیادین ملی نهاده شده در قوانین اساسی می‌پردازد.

نقش ارزش‌های بنیادین ملی در قوانین اساسی: ارزش‌های بنیادین ملی اصول اساسی هستند که هویت اخلاقی و اجتماعی یک ملت را تعریف می‌کنند، مانند عدالت، برابری، آزادی و کرامت انسانی. قوانین اساسی این ارزش‌ها را قانونمند کرده و آن‌ها را به دستورالعمل‌های

1. Manser-Egli, 2023
2. Masango & Mfene, 2017
3. Kettl, 2015
4. Manser-Egli, 2023
5. Coughlin, 1969
6. De Witte, 1991
7. Barak, 2015



حقوقی و اخلاقی تبدیل می‌کنند که در عمل حکمرانی اثرگذارند. همان‌طور که باراک^۱ تأکید می‌کند، ارزش‌هایی مانند کرامت انسانی در طراحی قانون اساسی نقش محوری دارند و تضمین می‌کنند که حکمرانی اولویت را به رفاه شهروندان می‌دهد. این ارزش‌ها صرفاً ایده‌آل‌های انتزاعی نیستند بلکه دستورالعمل‌های عملی‌اند که خط‌مشی عمومی‌گذاری، اقدامات اداری و تفسیر قضایی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و نظام حکمرانی را مطابق با آرمان‌های اجتماعی شکل می‌دهند. قوانین اساسی هویت ملی را به‌عنوان مخزنی از ارزش‌ها که با زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و فلسفی ملت هماهنگ است حفظ می‌کنند. با نهادینه کردن این ارزش‌ها، قوانین اساسی چارچوبی پایدار برای حکمرانی فراهم می‌آورند که تضمین می‌کند مدیریت با اولویت‌های اخلاقی و معنوی ملت هماهنگ بماند.

تأثیر ارزش‌های قانون اساسی بر حکمرانی: ارزش‌های قانون اساسی به‌طور عمیقی بر حکمرانی تأثیر می‌گذارند و اصولی را فراهم می‌کنند که راهنمای خط‌مشی عمومی‌گذاری، تصمیم‌گیری و رفتار نهادی هستند. برای مثال، عدالت تضمین می‌کند که حکمرانی به توزیع عادلانه منابع و فرآیندهای حقوقی اولویت دهد، درحالی‌که برابری خط‌مشی‌های عمومی فراگیرانه‌ای را ترغیب می‌کند که به کاهش نابرابری‌ها می‌پردازند.^۲ به گفته دوویت^۳، این ارزش‌ها با نشان دادن هماهنگی با ایده‌آل‌های جمعی، اقدامات حکومت را مشروعیت می‌بخشند و اعتماد و همکاری عمومی را تقویت می‌کنند. به‌عنوان نمونه، قانون اساسی آلمان بر عدالت اجتماعی تأکید دارد که حکمرانی را به سمت خط‌مشی‌های عمومی هدایت می‌کند که ثبات اقتصادی و همبستگی اجتماعی را تضمین می‌کنند.^۴ در عمل، ارزش‌های قانون اساسی ساختار و شیوه حکمرانی را شکل می‌دهند. قوانین اساسی دموکراتیک اغلب ارزش‌های شفافیت و پاسخ‌گویی را در خود جای می‌دهند و سازکارهایی مانند تفکیک قوا و کنترل و تعادل ایجاد می‌کنند تا از خودکامگی جلوگیری کنند.^۵

1. Barak (2015)
2. Barak, 2015
3. De Witte (1991)
4. Sommermann, 2021
5. Bertelli & Lynn, 2006



هدایت اداره امور عمومی بر اساس ارزش‌های قانون اساسی: اداره امور عمومی به‌عنوان بازوی عملیاتی حکمرانی، ارزش‌های قانون اساسی را از طریق اجرای خط‌مشی‌های عمومی و ارائه خدمات به نتایج عملی تبدیل می‌کند. قوانین اساسی نقش‌های اداری را تعریف کرده و ارزش‌هایی را که کارکنان حکومت را در انجام وظایفشان راهنمایی می‌کند، در خود جای می‌دهند و اطمینان می‌دهند که مدیریت بازتاب‌دهنده اولویت‌های ملی است.^۱ ارزش‌هایی مانند کرامت انسانی تضمین می‌کنند که اقدامات اداری حقوق شهروندان را محترم شمارند، درحالی‌که برابری خدمات فراگیر را ترویج می‌کند.^۲ به‌عنوان مثال، قانون اساسی هند ارزش‌های عدالت اجتماعی را نهادینه کرده که اداره امور عمومی را به اجرای برنامه‌هایی برای توانمندسازی گروه‌های محروم هدایت می‌کند.^۳

مشروعیت‌بخشی به اقدامات حکومت از طریق ارزش‌ها: ارزش‌های قانون اساسی نقش مهمی در مشروعیت‌بخشی به اقدامات حکومت دارند، زیرا نشان می‌دهند که این اقدامات با ایده‌آل‌های جمعی همسویی دارند. به گفته دوویت^۴، ارزش‌هایی مانند عدالت و برابری اساس اخلاقی برای حکمرانی فراهم می‌کنند و اطمینان می‌دهند که اقدامات حکومت مشروع و قابل توجیه هستند. این مشروعیت برای جلب اعتماد و همکاری عمومی که برای حکمرانی اثربخش حیاتی است، ضروری است. با وجود اهمیت این ارزش‌ها، حفظ آن‌ها با چالش‌هایی مواجه است، به ویژه وقتی قوانین اساسی مبهم باشند یا نتوانند با تغییرات اجتماعی همگام شوند. چالش دیگر، تعادل میان ارزش‌های متعارض مانند آزادی فردی و رفاه جمعی است. لارمور^۵ بیان می‌کند که قوانین اساسی باید این تنش‌ها را مدیریت کنند تا حکمرانی اثربخش باشد. به‌عنوان مثال، قانون اساسی آمریکا آزادی را با برابری متعادل می‌کند تا اطمینان دهد که حکمرانی هم حقوق فردی و هم نیازهای اجتماعی را خدمت می‌کند.^۶ قانون اساسی خوب طراحی شده سازکارهایی مانند بررسی قضایی یا مشارکت عمومی فراهم می‌آورد تا این تنش‌ها را حل کند و تضمین کند که ارزش‌ها به‌طور مستمر راهنمای حکمرانی باشند.^۷

1. Sommermann, 2021

2. Barak, 2015

3. Dressel, 2005

4. De Witte, 1991

5. Larmore (2013)

6. Spicer, 1995

7. Newbold & Rosenbloom, 2016



قانون اساسی ایران ارزش‌های کلیدی ملی مانند عدالت، استقلال و کرامت انسانی را که از تعالیم اسلامی و روح انقلابی ۱۳۵۸ گرفته شده‌اند، نهادینه می‌کند (حبیب‌نژاد و نقوی، ۱۴۰۰). اصل ۲ قانون اساسی به صراحت کرامت انسانی را به‌عنوان اصلی محوری ذکر می‌کند که حکمرانی و اداره امور عمومی را برای اولویت‌بندی رفاه شهروندان هدایت می‌کند (اکبر عروتنی موفق، ۱۳۹۶). عدالت، چه اجتماعی و چه اقتصادی، موضوعی تکرار شونده است و اصول ۳ و ۴۳ بر ریشه‌کن کردن ستم و توزیع عادلانه منابع تأکید دارند (روزیه، ۱۳۹۵). استقلال و خودکفایی نیز محوری هستند و خط‌مشی‌های داخلی و خارجی ایران را برای مقاومت در برابر سلطه خارجی و ترویج حاکمیت ملی شکل می‌دهند (جهانبخش، ۱۴۰۲). این ارزش‌ها صرفاً نمادین نیستند، بلکه به‌عنوان راهنماهای هنجاری برای تدوین و اجرای خط‌مشی‌ها عمل می‌کنند. برای مثال، تأکید بر عدالت خط‌مشی‌هایی را برای کاهش نابرابری درآمدی هدایت می‌کند، درحالی‌که ارزش استقلال تلاش‌ها برای دستیابی به خودکفایی اقتصادی در برابر تحریم‌های بین‌المللی را پشتیبانی می‌کند (رحمانی و حمیدی، ۱۴۰۲). رویکرد ارزش‌محور قانون اساسی اطمینان می‌دهد که حکمرانی با بنیان‌های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی هم‌راستا بماند و حس رفاه جمعی را بر فردگرایی ترجیح دهد (حبیب‌نژاد و نقوی، ۱۴۰۰).

نکته آخر این که قوانین اساسی ارزش‌های بنیادین ملی مانند عدالت، برابری و کرامت انسانی را که اساس اخلاقی و معنوی حکمرانی هستند، نهادینه می‌کنند. این ارزش‌ها حکمرانی و مدیریت عمومی را شکل می‌دهند، تضمین می‌کنند که خط‌مشی‌های عمومی و اقدامات اداری با انتظارات جامعه هماهنگ بوده و منافع عمومی را در اولویت قرار دهند. با وجود چالش‌هایی مانند ابهامات قانون اساسی یا تعارض ارزش‌ها، اصلاحات و دستورالعمل‌های روشن تضمین می‌کنند که حکمرانی اثربخش باقی بماند. در بستر جهانی، قوانین اساسی با ادغام هنجارهای بین‌المللی، ارتباط ارزش‌های ملی را تقویت می‌کنند. در نهایت، ارزش‌های قانون اساسی تضمین می‌کنند که حکمرانی در خدمت منافع عمومی باشد و جامعه‌ای عادلانه و برابر ایجاد شود.



۷- قانون اساسی و محیط ملی شکل دهنده کشورداری

محیط ملی که شامل عوامل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است، به طور عمیقی کشورداری را شکل می دهد و بر نحوه اجرای حکمرانی، اداره امور عمومی و پیاده سازی خط مشی های عمومی تأثیر می گذارد. قانون اساسی به عنوان میانجی حیاتی عمل می کند و چارچوبی فراهم می آورد که حکمرانی را با واقعیت های داخلی تطبیق می دهد و در عین حال ثبات و انسجام را حفظ می کند.^۱ برای مثال، قوانین اساسی ممکن است ارزش های فرهنگی را منعکس کنند، مانند مدل های حکمرانی اسلامی که بر رفاه جامعه تأکید دارند^۲، یا شرایط اقتصادی مانند کمبود منابع را مورد توجه قرار دهند که اولویت های خط مشی عمومی را شکل می دهد^۳. همان طور که وامزلی و همکاران^۴ بیان می کنند، قوانین اساسی حکمرانی را با زمینه های ملی هماهنگ می کنند تا کشورداری به نیازهای محلی پاسخ دهد و در عین حال اصول جهانی مانند کرامت انسانی را حفظ کند^۵. این بخش بررسی می کند که چگونه قوانین اساسی تأثیر محیط ملی بر کشورداری را میانجیگری می کنند و حکومتی را ترویج می دهند که هم از نظر زمینه ای مرتبط و هم از نظر اصولی جهان شمول است.

عوامل فرهنگی و قانون اساسی: عوامل فرهنگی، شامل سنت ها، باورها و هنجارهای اجتماعی، به طور چشمگیری کشورداری را با شکل دهی اولویت های حکمرانی و شیوه های اداری تحت تأثیر قرار می دهند. قوانین اساسی این تأثیر را با جای دادن ارزش های فرهنگی که هویت و اخلاق ملی را منعکس می کنند، میانجیگری می کنند. برای مثال، در مدل های حکمرانی اسلامی، قوانین اساسی اغلب اصولی مانند احسان (نیکی و حسن رفتار) را دربر می گیرند که بر رفاه جامعه و رهبری اخلاقی تأکید دارند و کشورداری را به سمت حکومتی اخلاقی و جامع هدایت می کنند^۶. قوانین اساسی اطمینان می دهند که ارزش های فرهنگی با اصول دموکراتیک متعادل شده اند تا از تبدیل شدن حکومت به ساختاری بسته یا تبعیض آمیز جلوگیری شود. همان طور که در سیل^۷ اشاره می کند، چارچوب های قانونی حکمرانی را با زمینه های فرهنگی

1. Dressel, 2005
2. Khan, 2019
3. Katsamunskas, 2016
4. Wamsley et al., 2016
5. Barak, 2015
6. Khan, 2019
7. Dressel, 2005



سازگار می‌کنند و در عین حال از طریق سازکارهایی مانند تفکیک قوا و حکمرانی قانون، ثبات را حفظ می‌کنند. برای نمونه، قانون اساسی هند تنوع فرهنگی را با به رسمیت شناختن چند زبان و دین ترکیب می‌کند و کشورداری را به سمت ترویج کثرت‌گرایی و جامعیت هدایت می‌کند.^۱ این میانجیگری تضمین می‌کند که کشورداری نسبت به واقعیت‌های فرهنگی پاسخ‌گو باقی بماند و در عین حال ارزش‌های جهانی مانند کرامت انسانی را رعایت کند.^۲

شرایط اقتصادی و اولویت‌های خط‌مشی عمومی: شرایط اقتصادی مانند دسترسی به منابع، توزیع ثروت و پویایی‌های بازار، کشورداری را از طریق تأثیرگذاری بر اولویت‌های خط‌مشی عمومی و ظرفیت‌های اداری شکل می‌دهند. قوانین اساسی این تأثیرات را با ایجاد چارچوب‌هایی که چالش‌های اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهند و حکومت را با اهداف ملی هماهنگ می‌کنند، میانجیگری می‌کنند. کاتسامونسکا^۳ بیان می‌کند که عوامل اقتصادی، مانند کمبود منابع، اغلب طراحی قانون اساسی را شکل می‌دهند و کشورداری را به سمت خط‌مشی‌های عمومی هدایت می‌کنند که توزیع عادلانه منابع یا رشد اقتصادی را ترویج می‌کنند. برای مثال، قوانین اساسی کشورهای کم‌منابع ممکن است برنامه‌های رفاه اجتماعی را در اولویت قرار دهند و اداره امور عمومی را به تمرکز بر کاهش فقر هدایت کنند.^۴ چارچوب‌های قانونی همچنین در مواجهه با نوسانات اقتصادی ثبات فراهم می‌کنند و تضمین می‌کنند که کشورداری بر اهداف بلندمدت متمرکز باقی بماند. به عنوان نمونه، قانون اساسی آلمان (قانون اساسی پایه) بر اصول اقتصاد اجتماعی بازار تأکید دارد که رشد اقتصادی را با عدالت اجتماعی متعادل می‌کند و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را هدایت می‌کند.^۵

عوامل اجتماعی و حکمرانی جامع: عوامل اجتماعی، شامل تنوع جمعیتی، نابرابری‌های اجتماعی و انتظارات عمومی، کشورداری را با تأثیرگذاری بر ساختارهای حکومتی و نتایج خط‌مشی‌های عمومی شکل می‌دهند. قوانین اساسی این تأثیرات را با ایجاد چارچوب‌هایی که حکمرانی فراگیر و همبستگی اجتماعی را ترویج می‌دهند، میانجیگری می‌کنند. قوانین اساسی

1. Dressel, 2005
2. Barak, 2015
3. Katsamunsk, 2016
4. Van Heerden, 2009
5. Sommermann, 2021



همچنین سازکارهایی برای مشارکت شهروندان مانند انتخابات یا مشورت‌های عمومی فراهم می‌کند تا اطمینان دهند که عوامل اجتماعی در حکمرانی نقش دارند. همان‌طور که نیوبولد و روزنبلوم^۱ بیان می‌کنند، رویکرد قانونی مشروعیت را با هماهنگ کردن اقدامات حکومت با انتظارات اجتماعی تقویت می‌کند. به عنوان مثال، قانون اساسی هند ساختارهای حکمرانی محلی را برای پرداختن به تنوع اجتماعی و اطمینان از نمایندگی مردمی در اجرای خط‌مشی‌های عمومی الزامی کرده است.^۲

محیط ملی حکمرانی در ایران توسط زمینه اجتماعی-سیاسی، تجربیات تاریخی و تعهدات ایدئولوژیک آن شکل می‌گیرد. قانون اساسی آرمان پسانقلابی ایجاد سیستمی را منعکس می‌کند که حکمرانی اسلامی را با اداره مدرن متعادل می‌سازد و تنش بین اسلامیت و جمهوریت را اداره امور می‌کند (دبیرنیا، ۱۳۹۷). این محیط پویا نیازمند حکمرانی‌ای است که خلوص ایدئولوژیک را حفظ کند و در عین حال به نیازهای عملی مانند توسعه اقتصادی و انسجام اجتماعی پاسخ دهد (نقوی و ارسطا، ۱۴۰۳). چالش‌هایی مانند تحریم‌های اقتصادی، تنوع اجتماعی و مطالبات برای مشارکت سیاسی بیشتر، فرایند حکمرانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و استراتژی‌های انطباقی در چارچوب قانون اساسی را ایجاب می‌کنند (نظم‌فر و دیگران، ۱۳۹۹). قانون اساسی سازکارهایی برای مواجهه با این چالش‌ها فراهم می‌کند، مانند نقش شوراهای محلی در تقویت مشارکت و تأکید بر عدالت اجتماعی برای رفع نابرابری‌ها. با این حال، محیط ملی همچنین محدودیت‌هایی مانند مقاومت بوروکراتیک در برابر اصلاحات و پیچیدگی‌های اداره امور جامعه‌ای متنوع ایجاد می‌کند (استوارسنگری، ۱۴۰۲). انعطاف‌پذیری قانون اساسی، از طریق سازوکارهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام، امکان تعدیلات عملی در حکمرانی را فراهم می‌کند، درحالی‌که انسجام ایدئولوژیک حفظ می‌شود (عباسی و شیدایی، ۱۴۰۲).

تأثیر محیط بین‌المللی: درحالی‌که قوانین اساسی تأثیر محیط ملی را میانجی‌گری می‌کنند، همچنین اصول جهانی مانند کرامت انسانی را حفظ می‌کنند تا اطمینان دهند کشورداری فراتر از زمینه‌های محلی عمل می‌کند. باراک^۳ استدلال می‌کند که کرامت انسانی یک ارزش جهانی

1. Newbold and Rosenbloom, 2016

2. Dressel, 2005

3. Barak, 2015



است که طراحی قانون اساسی را شکل می‌دهد و به خط‌مشی‌های عمومی جهت می‌دهد. به‌عنوان مثال، قانون اساسی هند حق آزادی دین را تضمین می‌کند و هم‌زمان تنوع فرهنگی را محترم می‌شمارد^۱. این تعادل میان ارزش‌های محلی و جهانی کشورداری را انسانی و مشروع می‌سازد. این تعادل بین پاسخ‌گویی به محیط ملی و حفظ اصول جهانی، کشورداری را قادر می‌سازد تا در جهانی پیچیده اثربخش باشد. قوانینی که محیط ملی را در نظر می‌گیرند، حکومتی مناسب‌تر و مرتبط‌تر ایجاد می‌کنند، درحالی‌که اصول جهانی ضمانتی برای رعایت حقوق و ارزش‌های بنیادین فراهم می‌کنند^۲. قانون اساسی به‌عنوان سنگ‌بنای کشورداری، چارچوبی بنیادی را بر پا می‌دارد که ساختارها، فرآیندها و ارزش‌های حاکم بر حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را تعریف می‌کند. این سند بیش از یک متن حقوقی است؛ بازتاب فلسفه سیاسی، اهداف ملی و ارزش‌های بنیادین یک کشور است که تضمین می‌کند کشورداری در خدمت منافع عمومی بوده و با آرمان‌های جامعه همسو است^۳. با میانجیگری تأثیرات محیط‌های ملی و بین‌المللی، قوانین اساسی امکان حکمرانی‌ای را فراهم می‌آورند که هم نسبت به شرایط متغیر انعطاف‌پذیر و هم نسبت به اصول پایدار پایبند باشد^۴. باین‌حال، چالش‌هایی مانند خلأهای قانونی در قانون اساسی می‌توانند کشورداری اثربخش را تضعیف کرده و منجر به ناکارآمدی در حکمرانی و کاهش پاسخ‌گویی شوند^۵.

قانون اساسی ایران، کشور را به‌عنوان دولتی مستقل معرفی می‌کند که به استقلال و مقاومت در برابر سلطه خارجی متعهد است، همان‌طور که در اصل ۱۵۲ بیان شده است (جوان آراسته، ۱۳۸۷). این سند از همبستگی با ملت‌های ستمدیده و عدم تعهد به قدرت‌های هژمونیک حمایت می‌کند و سیاست خارجی‌ای را بازتاب می‌دهد که ریشه در ضد امپریالیسم و همبستگی اسلامی دارد (بدرگرمی و حبیبی مجنده، ۱۴۰۲). محیط بین‌المللی، که با تنش‌های ژئوپلیتیک و تحریم‌های اقتصادی مشخص می‌شود، اولویت‌های حکمرانی ایران را شکل می‌دهد و بر خودکفایی و نفوذ منطقه‌ای تأکید دارد (فرزانه‌پور و زنگنه، ۱۳۹۵). اصول قانون اساسی سیاست خارجی ایران را هدایت می‌کنند و تعهدات ایدئولوژیک را با دیپلماسی عملی

1. Dressel, 2005

2. Barak, 2015

3. Newbold & Rosenbloom, 2016

4. Dressel, 2005

5. Chioke et al., 2022



متعادل می‌سازند. برای مثال، اصل ۱۵۴ از همکاری با سایر ملت‌ها حمایت می‌کند، درحالی‌که استقلال را در اولویت قرار می‌دهد و به ایران اجازه می‌دهد در اتحادهای منطقه‌ای مشارکت کند و در برابر فشارهای خارجی مقاومت نماید (جهانبخش، ۱۴۰۲). محیط بین‌المللی چالش‌هایی مانند تحریم‌هایی که منابع اقتصادی را محدود می‌کنند، ایجاد می‌کند، اما تأکید قانون اساسی بر خودکفایی چارچوبی برای تاب‌آوری و انطباق راهبردی فراهم می‌کند (نظم‌فر و دیگران، ۱۳۹۹).

۵- بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که گفته شد، قانون اساسی به‌عنوان محور کشورداری، حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را به یک نظام منسجم تبدیل می‌کند که اهداف ملی را در پرتو ارزش‌های ملی دنبال می‌کند. این سند نقش‌های نهادی را تعیین، قدرت را توزیع و سازکارهای پاسخ‌گویی را برقرار می‌کند تا اطمینان حاصل شود که فرایند اداره کشور در چارچوب مشروعیت و شفافیت عمل می‌کند.^۱ قانون اساسی همچنین فلسفه سیاسی یک ملت را منعکس می‌کند و اصول هدایت‌کننده کشورداری را شکل می‌دهد. این فلسفه‌ها ممکن است ریشه در لیبرالیسم، جمهوری‌خواهی یا نگاه اسلامی باشند که نحوه اعمال و توجیه قدرت را تعریف می‌کند و اطمینان حاصل می‌کنند که کشورداری با ارزش‌های جامعه هماهنگ است.^۲

علاوه بر این، قوانین اساسی اهداف ملی مانند رونق اقتصادی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی را بیان می‌کنند که نقشه راهی برای کشورداری فراهم می‌آورد. با تعیین اهداف روشن، تضمین می‌کنند که حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی بر نتایج قابل اندازه‌گیری مانند کاهش فقر یا توزیع عادلانه منابع تمرکز دارند.^۳ همچنین، قوانین اساسی ارزش‌های ملی بنیادی مانند عدالت و کرامت انسانی را که قطب‌نمای اخلاقی کشورداری هستند، به رسمیت می‌شناسند و مشروعیت اقدامات حکومتی و اعتماد عمومی را تقویت

1. Bertelli & Lynn, 2006

2. Kirby, 2021; Khan, 2019

3. MacDonnell, 2013; Van Heerden, 2009



می‌کنند.^۱ از طرف دیگر، قوانین اساسی نقش حیاتی در میانجیگری تأثیرات محیط‌های ملی و بین‌المللی ایفا می‌کنند و امکان کشورداری را فراهم می‌آورند که در عین حفظ ثبات، به زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و جهانی واکنش نشان دهد. در سطح ملی، قوانین اساسی حکمرانی را با واقعیات داخلی مانند ارزش‌های فرهنگی یا شرایط اقتصادی همسو می‌کنند. برای نمونه، قوانین اساسی اسلامی ممکن است رفاه جامعه را تأکید کنند که بازتابی از هنجارهای فرهنگی است، درحالی‌که کشورهای دارای منابع محدود، بر برابری اقتصادی در طراحی قانون اساسی خود تمرکز دارند.^۲

در سطح بین‌المللی، قوانین اساسی هنجارهای جهانی مانند حقوق بشر و توسعه پایدار را وارد می‌کنند و کشورداری را با انتظارات جهانی هماهنگ می‌سازند. همان‌طور که دویت^۳ استدلال می‌کند، این یکپارچگی اعتبار یک ملت را افزایش داده و همکاری در موضوعاتی مانند تغییرات اقلیمی یا مشارکت‌های اقتصادی را تسهیل می‌کند.^۴ با وجود نقش مهمشان، قوانین اساسی با چالش‌هایی مواجه‌اند که می‌تواند کشورداری اثربخش را مختل کند. خلأها یا ابهامات قانونی، شکاف‌هایی در حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی ایجاد می‌کنند که منجر به کاهش پاسخ‌گویی و ناکارآمدی می‌شود. یکی دیگر از چالش‌ها تعادل بین ارزش‌های متضاد مانند آزادی فردی و رفاه جمعی است که قوانین اساسی باید آن را مدیریت کنند تا کشورداری اثربخش باشد.^۵ علاوه بر این، تنوع فرهنگی یا اجتماعی می‌تواند چارچوب‌های قانونی را تحت فشار قرار دهد، همان‌طور که در کشورهای با جوامع پراکنده دیده می‌شود که حکومت در بازتاب ارزش‌های مشترک دچار مشکل است.^۶ این چالش‌ها نشان‌دهنده ضرورت شفافیت، تطبیق‌پذیری و شمولیت در قوانین اساسی برای حمایت از کشورداری اثربخش هستند.

اصلاح قانون اساسی برای پرداختن به این چالش‌ها و افزایش کارآمدی کشورداری ضروری است. همان‌طور که در سیل^۷ تأکید می‌کند، اصلاح نقش‌های نهادی را روشن‌تر،

1. Coughlin, 1969; De Witte, 1991
2. Khan, 2019; Katsamunsk, 2016
3. De Witte, 1991
4. Manser-Egli, 2023
5. Larmore, 2013
6. Wamsley et al., 2016
7. Dressel, 2005



سازکارهای پاسخ‌گویی را تقویت و حکمرانی را با نیازهای در حال تحول جامعه هماهنگ می‌کند. اصلاحات همچنین تضمین می‌کند که قوانین اساسی در دنیای جهانی شده مرتبط باقی بمانند و استانداردهای بین‌المللی مانند حقوق بشر یا پایداری را در خود جای دهند.^۱ برای نمونه، به‌روزرسانی‌های قانونی برای رسیدگی به حکمرانی دیجیتال یا تغییرات اقلیمی می‌تواند پاسخ‌گویی کشورداری به چالش‌های جهانی را افزایش دهد.^۲ با این حال، اصلاحات باید به دقت طراحی شوند تا از بی‌ثباتی حکمرانی جلوگیری کنند، زیرا تغییرات نادرست می‌تواند اعتماد عمومی را تضعیف کند.^۳ رویکردی متعادل به اصلاح، قوانین اساسی را تقویت می‌کند و امکان کشورداری کارآمد، فراگیر و مشروع را فراهم می‌آورد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که در سال ۱۳۵۸ تصویب و در سال ۱۳۶۸ اصلاح شد، به‌عنوان سنگ‌بنای فرایند کشورداری کشور، چارچوبی جامع ارائه می‌دهد که ساختار، کارکردها و ارزش‌های هدایت‌کننده حکمرانی، اداره امور عمومی و اجرای عملیاتی را تعریف می‌کند. این سند پویا، اصول اسلامی را با سازکارهای جمهوری‌خواهانه تلفیق می‌کند و دو ستون اسلامیت و جمهوریت را منعکس می‌کند (دبیرنیا، ۱۳۹۷). قانون اساسی با تعیین نقش نهادهای کلیدی، نهادهای ساززی ارزش‌های ملی و پاسخ به محیط‌های ملی و بین‌المللی، مدل حکمرانی منحصر به فرد ایران را شکل می‌دهد و انسجام ایدئولوژیک را با نیازهای عملی اداره کشور متعادل می‌سازد (اشتریان، ۱۴۰۲).

مرکز ثقل نظام حکمرانی ایران در نهاد ولایت فقیه نهفته است که به رهبر انقلاب اقتدار گسترده‌ای بر تصمیم‌گیری‌های کلان سیاستی و نهادهای دولتی اعطا می‌کند. نقش رهبر انقلاب در تعیین خط‌مشی‌های کلی، نظارت بر اجرای قانون اساسی و حل اختلافات بین قوای دولتی، مدلی سلسله‌مراتبی از حکمرانی ایجاد می‌کند که انسجام و وحدت را در اولویت قرار می‌دهد (رجایی و دیگران، ۱۳۹۸). با این حال، این سلسله‌مراتب با نهادهای دموکراتیک مانند مجلس شورای اسلامی و ریاست‌جمهوری تکمیل می‌شود که مشارکت و نمایندگی عمومی را تسهیل می‌کنند و اصل جمهوریت را منعکس می‌کنند (دبیرنیا و بیدار، ۱۳۹۸). تعامل بین این نهادها، با پشتیبانی نهادهای نظارتی مانند شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیستمی

1. De Witte, 1991
2. Manser-Egli, 2023
3. Newbold, 2015



حکومتی ایجاد می‌کند که نظارت ایدئولوژیک را با سازوکارهای مشارکتی متعادل می‌سازد (عباسی و شیدایی، ۱۴۰۲).

نظام اداری ایران، همان‌طور که در قانون اساسی تعریف شده، عمدتاً متمرکز است اما از طریق شوراهای اسلامی (شوراها)، عناصری از تمرکززدایی را در بر می‌گیرد (تقی‌زاده، ۱۴۰۱). این شوراها با هدف تقویت حکمرانی محلی و مشارکت عمومی، شیوه‌های اداری را با اهداف قانون اساسی برای کارایی و پاسخ‌گویی هم‌راستا می‌کنند (بوچانی و دیگران، ۱۳۹۶). قوه مجریه، به رهبری رئیس‌جمهور، وظیفه اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌ها را بر عهده دارد و ارائه خدماتی مانند آموزش، بهداشت و رفاه را تضمین می‌کند (پروین و نورایی، ۱۴۰۰). تأکید قانون اساسی بر عدالت اجتماعی و دسترسی عادلانه، همان‌طور که در اصول ۲۹ و ۴۳ دیده می‌شود، اداره امور عمومی را برای اولویت‌بندی رفاه شهروندان هدایت می‌کند (رضایی‌زاده و کاظمی، ۱۳۹۱). با این حال، چالش‌هایی مانند ناکارآمدی‌های بوروکراتیک، هم‌پوشانی نقش‌های نهادی و محدودیت‌های منابع، فراخوان‌هایی برای اصلاحات اداری به منظور افزایش اثربخشی و پاسخ‌گویی ایجاد کرده است (استوارسنگری، ۱۴۰۲).

اجرای عملیاتی در ایران شامل تلاشی مشارکتی بین دولت، بخش خصوصی، تعاونی‌ها و سازمان‌های غیرانتفاعی است، همان‌طور که در ماده ۴۴ آمده که اقتصاد ترکیبی را برای دستیابی به کارایی اقتصادی و عدالت اجتماعی ترویج می‌دهد (عقبایی جزئی و دیگران، ۱۳۹۷). دولت کنترل بخش‌های راهبردی مانند انرژی و زیرساخت‌ها را حفظ می‌کند، در حالی که مشارکت بخش خصوصی و تعاونی‌ها را در سایر حوزه‌ها برای تقویت نوآوری و کاهش بار بوروکراتیک تشویق می‌کند (ساردویی نسب، ۱۳۸۸). رئیس‌جمهور و شورای وزیران نقش‌های محوری در اجرای خط‌مشی‌ها ایفا می‌کنند و تلاش‌ها را در سراسر وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها هماهنگ می‌کنند (تقی‌زاده و تقی‌زاده چاری، ۱۴۰۱). مفاد قانون اساسی برای واگذاری به شوراهای محلی و نهادهای غیردولتی، پاسخ‌گویی خط‌مشی‌ها را افزایش می‌دهد، اما اجرای مؤثر نیازمند هماهنگی قوی برای جلوگیری از تفرقه است (دانایی‌فرد، ۱۳۹۹). تحریم‌های اقتصادی و ظرفیت محدود بخش خصوصی، اجرای عملیاتی را پیچیده‌تر می‌کنند و رویکردهای راهبردی برای هم‌راستایی با اهداف قانون اساسی را ضروری می‌سازند (نظم‌فر و دیگران، ۱۳۹۹).



قانون اساسی ارزش‌های کلیدی ملی مانند عدالت، کرامت انسانی و استقلال را که از تعالیم اسلامی و آرمان‌های انقلابی ۱۳۵۸ گرفته شده‌اند، نهادینه می‌کند (حبیب‌نژاد و نقوی، ۱۴۰۰). اصل ۲ به صراحت کرامت انسانی را به‌عنوان اصلی هدایت‌کننده ذکر می‌کند و حکمرانی و اداره امور عمومی را برای اولویت‌بندی رفاه مادی و معنوی شهروندان هدایت می‌کند (اکبر عروتنی موفق، ۱۳۹۶). ارزش عدالت، خط‌مشی‌هایی را برای کاهش نابرابری هدایت می‌کند، درحالی‌که استقلال، خط‌مشی‌های داخلی و خارجی ایران را برای ترویج خودکفایی در برابر فشارهای خارجی شکل می‌دهد (جهانبخش، ۱۴۰۲). این ارزش‌ها اطمینان می‌دهند که حکمرانی ریشه در بنیان‌های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی داشته باشد و حس هدف و هویت جمعی را تقویت کند (روزیه، ۱۳۹۵).

محیط‌های ملی و بین‌المللی به‌طور قابل‌توجهی بر فرایند کشورداری ایران تأثیر می‌گذارند. در داخل کشور، قانون اساسی تنش بین اسلامیت و جمهوریت را اداره امور می‌کند و خلوص ایدئولوژیک را با نیازهای عملی حکمرانی متعادل می‌سازد (نقوی و ارسطو، ۱۴۰۳). چالش‌های اجتماعی-سیاسی، از جمله تحریم‌های اقتصادی، تنوع اجتماعی و مطالبات برای مشارکت سیاسی بیشتر، نیازمند استراتژی‌های انطباقی در چارچوب قانون اساسی هستند (نظم‌فر و دیگران، ۱۳۹۹). در سطح بین‌المللی، تعهد قانون اساسی به استقلال و مقاومت در برابر سلطه خارجی (ماده ۱۵۲)، سیاست خارجی ایران را شکل می‌دهد و همبستگی با ملت‌های ستم‌دیده و عدم تعهد به قدرت‌های هژمونیک را ترویج می‌دهد (جوان آراسته، ۱۳۸۷). تنش‌های ژئوپلیتیک و تحریم‌های اقتصادی چالش‌های قابل‌توجهی ایجاد می‌کنند، اما تأکید قانون اساسی بر خودکفایی، چارچوبی برای تاب‌آوری و دیپلماسی راهبردی فراهم می‌کند (بدرگرمی و حبیبی مجنده، ۱۴۰۲).

با وجود نقاط قوت خود، نظام حکمرانی ایران با چالش‌هایی مواجه است که نیازمند اصلاحات مداوم است. ناکارآمدی‌های بوروکراتیک، که اغلب به‌دلیل تصمیم‌گیری متمرکز تشدید می‌شوند، پاسخ‌گویی اداری و اجرای خط‌مشی‌ها را مختل می‌کنند (استوارسنگری، ۱۴۰۲). هم‌پوشانی‌های نهادی، مانند تعامل پیچیده بین شورای نگهبان، مجلس و مجمع تشخیص مصلحت نظام، می‌تواند به تأخیرها و تعارضات در فرایند قانون‌گذاری منجر شود (عباسی و شیدایی، ۱۴۰۲). فشارهای خارجی، به‌ویژه تحریم‌های اقتصادی، منابع را محدود



کرده و توانایی دولت برای دستیابی به اهداف قانون اساسی مانند ریشه‌کن کردن فقر و خودکفایی اقتصادی را تحت فشار قرار می‌دهند (نظم‌فر و دیگران، ۱۳۹۹). رفع این چالش‌ها نیازمند اصلاحاتی است که کارایی اداری را افزایش دهد، نقش‌های نهادی را شفاف کند و مشارکت‌های عمومی-خصوصی را تقویت کند، درحالی‌که به بنیان‌های ایدئولوژیک قانون اساسی وفادار باقی بماند (دانایی‌فرد، ۱۳۹۹).

در نتیجه، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران سندی ثابت نیست، بلکه چارچوبی زنده است که فرایند کشورداری ملت را شکل می‌دهد. این سند پایه حقوقی و فلسفی برای دستیابی به اهداف ملی، تضمین پاسخ‌گویی و پرورش سیستمی حکومتی فراهم می‌کند که آرمان‌های مردم ایران را بازتاب می‌دهد. قانون اساسی با تلفیق اصول اسلامی با سازوکارهای جمهوری‌خواهانه، مدلی منحصر به فرد از حکمرانی ارائه می‌دهد که تعهدات ایدئولوژیک را با نیازهای عملی اداره کشور متعادل می‌سازد (اشتریان، ۱۴۰۲). تأکید قانون اساسی بر ارزش‌هایی مانند عدالت، کرامت و استقلال اطمینان می‌دهد که حکمرانی ریشه در آرمان‌های انقلابی ۱۳۵۸ داشته باشد، درحالی‌که انعطاف‌پذیری آن امکان انطباق با چالش‌های معاصر را فراهم می‌کند. تحقیقات آینده باید بررسی کنند که چگونه اصول قانون اساسی می‌توانند برای مواجهه با مسائل نوظهور، مانند تاب‌آوری اقتصادی و مشارکت سیاسی، سازگار شوند، درحالی‌که تعادل ظریف بین اسلامیت و جمهوریت حفظ شود. این تکامل مداوم اطمینان خواهد داد که قانون اساسی ایران به‌عنوان چارچوبی قوی برای حکمرانی باقی بماند و کشور را به سوی چشم‌انداز جامعه‌ای عادلانه و منصفانه هدایت کند.

پژوهش‌های آینده باید بررسی کنند چگونه اصلاحات قانونی می‌تواند کارایی و شمولیت حکمرانی را افزایش دهد و تضمین کند که کشورداری با نیازهای در حال تحول جامعه همسو باشد. یکی از حوزه‌های مهم طراحی سازکارهای پاسخ‌گویی برای رفع خلأها، مانند آنچه در نیجریه دیده شده است، می‌باشد. پژوهش‌ها می‌توانند بررسی کنند چگونه نهادهای نظارتی مانند دادستان‌های ویژه یا حسابرسان مستقل می‌توانند اداره امور عمومی و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را تقویت کنند. همچنین، باید بررسی شود چگونه قوانین اساسی می‌توانند ارزش‌های متضاد مانند آزادی و عدالت را متعادل کنند تا کشورداری در جوامع متنوع هدایت شود. حوزه مهم دیگر نقش قوانین اساسی در پرداختن به چالش‌های جهانی مانند تغییرات اقلیمی یا



تحولات فناورانه است. پژوهش‌ها می‌تواند بررسی کنند چگونه بندهای قانونی مربوط به پایداری یا حکمرانی دیجیتال، تطبیق‌پذیری کشورداری را افزایش می‌دهند در نهایت، مطالعات تطبیقی چارچوب‌های قانونی مانند آفریقای جنوبی و نیجریه می‌توانند بهترین شیوه‌های اصلاح را آشکار کنند و راهبردهایی برای ایجاد کشورداری فراگیر و اثربخش ارائه دهند.

۶- منابع

- [۱] خیرالله پ، نورایی م. «واژه دولت به مفهوم یکی از قوای سه‌گانه در قانون اساسی»، نشریه مطالعات حقوق عمومی. (۱۴۰۰)، ۵۱(۴)، ۱۴۸۷-۱۵۰.
- [۲] جهانی‌نسب ا، پولادی ک. «نقش نهاد رهبری در فرایند گذار به دموکراسی در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر فصل پنجم)»، نشریه دانش حقوق عمومی. (۱۳۹۸)، ۸(۲)، ۸۷-۱۰۸.
- [۳] دانایی فرد ح. «چارچوبی برای تحلیل کشورداری»، مدیریت منابع سازمانی. (۱۳۹۹)، ۹(۳)، ۱۷۵-۱۸۷.
- [۴] دارابکلایی ا. «نگرشی بر فلسفه سیاسی اسلام». تهران: موسسه بوستان کتاب. ۱۳۸۸.
- [۵] دانایی فرد ح، فقیهی ا. «بوروکراسی و توسعه در ایران»، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق. (۱۳۹۰).
- [۶] دانائی فرد ح. «ریسک‌پژوهی در تحلیل خط‌مشی‌های عمومی: قاعده‌ای در خط‌مشی‌گذاری که نباید نادیده گرفت»، نشریه مطالعات مدیریت دولتی ایران. (۱۴۰۲)، ۶(۲).
- [۷] دبیرنیا ع. «مبنای اصلاح قانون اساسی ۱۳۵۸: عمل حقوقی یا سیاسی ملت»، فصلنامه دولت پژوهی. (۱۳۹۸)، ۵(۱۹)، ۵-۲۳.
- [۸] دبیرنیا ع، بیدار ز. «نقش و جایگاه مردم در حکومت: سیر تحول و تکامل مفهوم از قانون اساسی مشروطه تا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، نشریه اندیشه‌های حقوق عمومی. (۱۳۹۸)، ۸(۲)، ۷.
- [۹] دبیرنیا ع، برخوردار س. «قانون اساسی ارگانیکی در اندیشه هگل»، نشریه مطالعات حقوق عمومی. (۱۴۰۴)، ۵۵(۱)، ۲-۲۲۳.



- [۱۰] رحمانی ق، حمیدی ا. «تأثیر اندیشه‌های سوسیالیستی بر تدوین و نگارش اصول اقتصادی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مجله تحقیقات حقوقی. (۱۴۰۲)، ۲۶(۱۰۲)، ۲۷۷-۳۰.
- [۱۱] رحمت الهی ح، عبدالمحمدی ف، حبیب‌نژاد س. «مفهوم رشد انسانی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تطبیق بر قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان»، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب. (۱۴۰۲)، ۹(۴)، ۱۷۹-۲.
- [۱۲] سلطانی سن. «عناصر نخستین قانون اساسی ایران؛ اصول حکومت قانون»، مجله پژوهش‌های حقوقی. (۱۳۹۹)، ۱۹(۴۲)، ۷-۳۰.
- [۱۳] سلطانی سن، سلیم‌زاده کاکرودی ف. «بازنگری در قانون اساسی به مثابه اصل نانوشته»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی. (۱۴۰۲)، ۲۵(۸۰)، ۷-۴.
- [۱۴] شاه‌علی ار، اسدی م، سلیم‌بیگی ح. «تحلیل مضمونی توسعه سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، نشریه جامعه‌شناسی سیاسی ایران. (۱۳۹۹)، ۳(۳)، ۶۱-۸۵.
- [۱۵] شاکری سر. «تبیین جایگاه رئیس‌جمهور در قانون اساسی از منظر کارآمدی نهادهای سیاسی در ج. ا. ا، نشریه پژوهش سیاست نظری. (۱۴۰۰)، ۱۶(۲۹)، ۲۸۹-۳.
- [۱۶] عباسی ب، سهراب‌لوع. «ضرورت در قانون اساسی؛ مفهوم- مرجع تشخیص و نظارت»، نشریه دانش حقوق عمومی. (۱۳۹۵)، ۵(۳)، ۷۹-۹.
- [۱۷] عباسی ب، شیدایی نو. «جایگاه شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا و مصوبات آن در نظم حقوق اساسی»، مجله تحقیقات حقوقی. (۱۴۰۲)، ۲۶(۱۰۳)، ۱۸۱-۲۰.
- [۱۸] عروتنی‌موفق ا. «مبانی کرامت انسانی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، نشریه پژوهش‌های انقلاب اسلامی. (۱۳۹۶)، ۶(۲۰)، ۱۵۵-۱۷.
- [۱۹] دانائی‌فرد ح. «اثرسنجی تنظیم‌گرها به‌عنوان ابزاری برای اشکال‌زدایی در فرایند کشورداری: فهم خرده‌مایه‌ها، فرایند اجرا و چالش‌های فرارو»، نشریه مطالعات مدیریت دولتی ایران. (۱۴۰۳)، ۶(۴)، ۰.
- [۲۰] دانایی‌فرد ح. «نهضت‌های مدیریتی در بخش دولتی (دو جلد)»، تهران: سمت، (۱۴۰۳).
- [۲۱] دانگ ل. «نظریه‌های اداره امور عمومی»، (ترجمه حسن دانایی‌فرد)، تهران: مهربان. (۱۴۰۰).



- [۲۲] دبیرنیا ع. «جمهوریت و اسلامیت در قانون اساسی ایران؛ حاکمیت دوگانه یا واحد»، نشریه پژوهش‌های حقوق تطبیقی. (۱۳۹۷)، ۲۲(۳)، ۸۳-۱۰.
- [۲۳] ناظمی دیلمی ا، میرحسینی س.م. «نقش شورای نگهبان در تضمین و صیانت از آزادی‌های شهروندان»، فصلنامه جغرافیا (برنامه‌ریزی منطقه‌ای). (۱۴۰۲)، ۱۳(۴)، ۲۷-۲۶۵.
- [۲۴] نقوی فس، ارسطا م.ج. «بازتعریف امر عمومی در پرتو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، نشریه حکومت اسلامی. (۱۴۰۳) ۲۹(۳)، ۱۶۵-۱۸.
- [۲۵] نوربخش ب، ساعی ا، میرترابی س. «جایگاه حکمرانی خوب در اسناد بالادستی جمهوری اسلامی ایران و اندیشه امام خمینی (ره)»، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی. (۱۳۹۸)، ۱۳(۴۸)، ۱۱.
- [۲۶] نیکونهاد ح، صلاح م. «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و معنای مدرن ملت»، نشریه مطالعات حقوق عمومی. (۱۴۰۳)، ۵۴(۴)، ۲۶۴-۲۶۱۹.
- [۲۷] وکیلان ح، یحیی‌زاده ج. «ارزیابی پویایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مجله تحقیقات حقوقی. (۱۴۰۳)، ۲۷(۱۰۵)، ۱۲-۱۰۱.
- [۲۸] نوروزی م.ج. «فلسفه سیاسی اسلام»، تهران: موسسه امام خمینی. (۱۳۸۸).
- [۲۹] واعظی ا. «درآمدی بر فلسفه سیاسی اسلام». قم، پژوهشگاه علوم و اندیشه سیاسی. (۱۳۹۵).

- [30] Barak, A. Human dignity: the constitutional value and the constitutional right. Cambridge University Press. (2015).
- [31] Bertelli, A. M., & Lynn, L. E. Madison's managers: Public administration and the Constitution. JHU Press, (2006).
- [32] Bevir, M., Rhodes, R. A., & Weller, P. Traditions of governance: interpreting the changing role of the public sector. Public administration, (2003). 81(1), 1-17.
- [33] Chioke, S. C., Ogbuanya, E. E., Abasili, N. K., Olumba, P., & Umeokafor, C. 1999 Constitution and public administration in Nigeria: An enquiry into the implications of the loopholes and trouble spots. International Journal of Management, Social Sciences, Peace and Conflict Studies, (2022). 5(3), 161-173.
- [34] Coughlin, B. J. Values and the Constitution. Religion & Pub. Ord., 5, 89, (1969).



- [35] Craig, B. H., & Gilmour, R. S. The constitution and accountability for public functions. *Governance*, (1992). 5(1), 46-67.
- [36] De Witte, B. Community law and national constitutional values. *Legal Issues of Eur. Integration*, (1991). 18, 1.
- [37] Dressel, B. Strengthening governance through constitutional reform. *The Governance Brief*, Asian Development Bank, (2005).
- [38] Frederickson, H. G. Whatever happened to public administration? *Governance, governance everywhere*, (2007).
- [39] Gellner, E. *Nations and nationalism*. Ithaca, NY: Cornell University Press, (1983).
- [40] Hampton, J. *Political philosophy*. Routledge, (2018).
- [41] Henry, N. *Public administration and public affairs*. Routledge, (2015).
- [42] Hindess, B. *Representation and democratic theory*. Edmonton, AB: University of Alberta Press, (2000).
- [43] Kettl, D. F. *The transformation of governance: Public administration for the twenty-first century*. Jhu Press, (2015).
- [44] Khan, M. M. *Islam and good governance: A political philosophy of ihsan*. Springer, (2019).
- [45] Kirby, N. Good governance: Contemporary issues in political philosophy. *Philosophy Compass*, (2021). 16(12), e12790.
- [46] Konstantinou, E. A philosophy of governance. In *Research Handbook on the governance of projects* (pp. 9-19). Edward Elgar Publishing, (2023).
- [47] Larmore, C. What is political philosophy?. *Journal of moral philosophy*, (2013). 10(3), 276-306..
- [48] MacDonnell, V. A. The constitution as framework for governance. *University of Toronto Law Journal*, (2013). 63(4), 624-654.
- [49] Manser-Egli, S. Respecting the values of the constitution: Integration in the community of value (s). *Frontiers in Political Science*, (2023). 5, 1124552..
- [50] Masango, R. S., & Mfene, P. N. (2017). Inculcating values of the constitution in public administration and the society: A South African perspective. *Journal of Public Administration*, 52(3), 589-600.
- [51] Newbold, S. P. Toward a constitutional school for American public administration. *Public administration review*, (2010). 70(4), 538-546.
- [52] Newbold, S. P. Why a constitutional approach matters for advancing new public governance. In *New Public Governance*, (2015). (pp. 13-22). Routledge.
- [53] Newbold, S., & Rosenbloom, D. H. (Eds.). *The constitutional school of American public administration*. Taylor & Francis, (2016).



- [54] Oghbaei Jazani, M., Etebarian, A., & Hadi Peykani, M. Modeling contingency governance for effectiveness implementation of the general policies of article (44) of the Constitution. *Journal of Public Administration*, (2018). 10(1), 59-88.
- [55] Peters, B. G. Administrative Traditions: Concepts and Variables. In *Oxford Research Encyclopedia of Politics*, (2021).
- [56] Pillay, P. The relationship between public administration and good governance: The case of South Africa, (2016).
- [57] Rhodes, R. A. Governance and public administration. *Debating governance*, (2000). 54, 90.
- [58] Rohr, J. A. Civil servants and their constitutions. University Press of Kansas, (2002).
- [59] Rosenbloom, D. H., O'Leary, R., & Chanin, J. *Public administration and law*. Routledge, (2017).
- [60] Sommermann, K. P. Constitutional state and public administration. *Public administration in Germany*, (2021). 17-33.
- [61] Spicer, M. W. The founders, the constitution, and public administration: A conflict in world views. Georgetown University Press, (1995).
- [62] Spicer, M. W., & Terry, L. D. 6a. Legitimacy, History, and Logic: Public Administration and the Constitution. In *The Constitutional School of American Public Administration*, (2016). (pp. 145-159). Routledge.
- [63] Van Heerden, M. The constitutional obligation on government to perform public administration efficiently and effectively. *Politeia*, (2009). 28(1), 46-65..
- [64] Waldo, D. *The administrative state: A study of the political theory of American public administration*. Routledge, (2017).
- [65] Wamsley, G. L., Goodsell, C. T., & Rohr, J. A. 5a. Public Administration and the Governance Process: Shifting the Political Dialogue. In *The Constitutional School of American Public Administration*, (2016). (pp. 114-136). Routledge.
- [66] Weinberg, J. The practicality of political philosophy. *Social Philosophy and Policy*, (2013). 30(1-2), 330-351.